

نشانیہائے

از

گذشتہ دور گیلان و مازندران

www.taharestan.info
تہرستان

نگارش

جہانگیر سمرتیب پور

www.tabarestan.info
تبرستان

شماره ثبت کتابخانه ملی ۳۸۷ مورخه ۳/۱۸/۱۳۸۶

☆ این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه «خرمی» بهزینه نگارنده چاپ و صحافی شده است

☆ همه حقوق محفوظ است



بنام خداوند خورشید و ماه

هر کس از هر طبقه ورسته برای خود جهانی دارد که خود را آقا و سرور جهان خویش میدانند و مراقب است که آن سروری دچار وهن و شکستی نشود بلکه با کوشش و کار توسعه یابد و نمایان تر گردد.

باین مقصود از گذشته خانواده نیز مدد میگیرد و سطور درخشنده تاریخ خاندان را بخاطر میسپارد و از آن، بمنظور جلب احترام کسان و یا تلقین بنفس و انگیزستن همت خویش، استفاده مینماید. تا سروری فطری را از چشمه گذشته سیراب سازد و توانائی روحی بیابد.

بر اثر استعلاء از مذلت میبراسد، خواسته و ناخواسته درشادند مقاوم میشود و در مقام دفاع از شخصیت که متفرع از غرور فطری است گاهی از جان خویش هم میگذرد تا آنچه را که در نظرش گرانبهاست، و اصل حیات شناخته شده است از تعرض مصون دارد.

افراد واقوامیکه بر اثر همزیستی ممتد و وصل پیوندهای

گوناگون خانوادگی، اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دارای سرنوشت مشترك و منافع مشترك شده‌اند.، و در طی قرون عدیده متحد‌آمتاثر و مشتركاً تأثیر در اوضاع واحوال جهان یا قسمتی از جهان کرده و آثاری بجا گذاشته و بصورت يك واحد بنام ملت درآمده‌اند.، دارای همان احساسات هستند که در مورد انسان وصف کردیم منتها بر اساسی معقول‌تر و مفهومی عمیق‌تر و باتکاء منابعی وسیع‌تر و نمایان‌تر که از جمله آن منابع، تاریخ حیات پر حادثه ملی است.

چون تاریخ ما مجموعه سرگذشتهای افراد واقوام ملت است لاجرم سرگذشت اقوامیکه بر این سرزمین میزیستند جزئی از تاریخ این کشور میشود. از جمله آن اقوام، مردمانی هستند که در ساحل جنوبی بحر خزر (از ازمینه قبل از تاریخ میزیسته‌اند) و بزعم محققین عصر جدید، از جمله بنیادگذاران تمدن بشری شناخته شده‌اند.

روشن کردن گوشه از سرگذشت این مردمان که در حال حاضر به گیلانی و مازندرانی نامبردارند، بمنزله روشنائی افکندن بتاریخ این کشور و شاید مشرق قدیم است که البته آنقدرها سهل و آسان نیست که در مدتی کوتاه از یک نفر ساخته آید.، زیرا طول حیات تاریخی ایران.، این سرزمین را شاهد وقایع و حوادث فراوانی کرده است که نظایر بعضی از آن حوادث.، ملت‌های را بکلی نابود کرده و نامشان را از صفحه روزگار برانداخته است.

از جمله حادثات شکننده و نابودکننده، مقابله باناجوانمردیهای فاتحانی بود که در جنگها تنها بتملک اراضی و غارت ثروت و کوچاندن مردان و زنان کارآمد ما به کشورهای خود، قانع نبوده‌اند بلکه کوشش داشتند کلیه سرمایه‌های مادی و معنوی مردم این سرزمین را محو کنند. مبنای آقائی و سروری ملت را منهدم سازند و هرگونه ارتباط ما را با گذشته پرشکوه منقطع دارند، و سرچشمه الهامات غرور انگیز را بخشکانند و یا لاقول تیره کنند. بدین منظور کتابهای ما را ربودند. دفتر ایام شاهنشاهی را سوختند. دانشمندان ما را کشتند. سنگ نبشته‌های ما را تا آنجا که مقدور بود شکستند. زبان ما را بستند. رشته آداب و سنن کسستند.

خلاصه بسیاری از آثار هوش و ذکا پدران و نیاکان را به بازی گرفته و تحقیر نموده و بدست تباهی سپردند و شیرازه‌های اجتماع دریدند. راه تحقیق آیندگان را تا آن حد بریدند که ناچار میباید یا بمورخان غیر ایرانی عهد قدیم توسل جوئیم و یا آثار و شواهد را در دل خاک و بن اطلال جستجو نمائیم.

متأسفانه در این قسمت نیز از طرفی مداخله احساسات ملی مورخان عهد قدیم که هم‌نژاد با ایرانیان نبوده‌اند موجب تخلیط مسائل گردیده و از طرف دیگر آثار هنری و صنعتی روی زمین‌های تاریخی تا حدیکه بی‌دانشی تجویز می‌کرد، بنام دیگران ثبت یا بناحق ضبط شده است و کار تحقیق را دشوار ساخته است.

با این مراتب، زمانی وسیع لازم است تا بتوان بیاری صاحب نظران، در کتب و آثار مذاقه کرد و قسمتهائی را که مربوط بشرح حال و احوال اقوام مورد بحث است و در سرگذشت جهان گشایان، بسته و گریخته و بطور پراکنده آمده است استخراج نمود. و با آثار مکشوفه‌ای که در موزه‌های مختلفه جهان نگهداری میشود، مراجعه و قسمتی را که شاهد تمدن اقوام منظور است جدا کرده و مورد تدقیق و مقایسه قرار داد. کتب و رسالاتی را که بزبانهای زنده جهان اعم از آلمانی فرانسوی و انگلیسی و روسی و دیگر السنه، بوسیله هیئتهای علمی امریکائی و اروپائی در باره نتایج مطالعات در آثار منکشفه نوشته شده است. مطالعه نمود. پس از آنکه شواهد و یادداشتهائی که در منابع مذکوره جدا جدا و احیاناً بنام مردم دیگر ضبط شده است، جمع آوری گردید، و نظرات و آثار و اسناد کتبی مورد سنجش قرار گرفت.، آنکاه مدلل‌ترین آنها را انتخاب و گواه مقصود نمود.

مع‌التأسف نه‌زمان در اختیار بود نه منابع کافی در دسترس و نه شرایط و مقدمات اجازه تفحص و تحقیق پر دامنه میداد، ولی فقدان امکانات مانع آن نبود که نتایج مختصر حاصله از منابع محدود را سرمایه تنظیم کتابی کند. پس بامید کرامت دانشمندان که رهبر جامعه بسوی کمال هستند روزنی گشودم. باشد که بمنظور تکمیل تاریخ میهن یا لااقل ارشاد این بنده، اثری عاری از نقص و اشتباه با تحقیقاتی وسیع‌تر و دلایلی

استوارتر درباره حیات مدنی اقوام ساحلی جنوب خزر یعنی مردم گیلان و مازندران از اعصار ماقبل تاریخ، تدارك و بجامعه اهداء فرمایند تا نسل زمان و آیندگان بیش از آنچه دانسته‌اند، بدانند که میراث مقدس پدران با چه کوشش‌ها و دل‌آوریها دست بدست شده و بدست ما رسیده است. قدر آن بدانند و اهمیت سروری خویش بیش از پیش بشناسند، اسباب بزرگی که از گذشته بیادگار مانده است، خواه مادی باشد یا معنوی بآسانی از دست ندهند. وبخاطر بسیارند کسیکه گذشته را زیر پای خود اندازد خود نیز زیر پای آیندگان خواهد افتاد. گذشته را بشناسند و محترم بدانند که آیندگان نیز آنان را بشناسد و محترم بشمارد.

در این مقام لازم میدانم بحکم حقیقت‌شناسی سپاسگزار و ستایشگر دانشمندان و تاریخ‌نویسان و باستان‌شناسان و پژوهشگرانی باشم که به‌نور دانش و کوشش، تاریکی‌های اعصار و قرون را تا حد مقدور برطرف کردند، و از مراحل مختلف تمدن بشری نشانی‌هایی یافتند و در اختیار پژوهندگان گذاشتند، که نگارنده را نیز فرصت بهره‌مندی از آن نشانی‌ها حاصل آمده است.

از خدای بزرگ می‌خواهم که روشنائی ایزدی را بر نام و نشان آن بزرگمردان دانش و پژوهش مستولی فرماید.

۵۳
مهر ماه ۱۳۵۴

جهانگیر سمر تیب پور

به سال ۱۳۵۴ هجری شمسی، بموجب قانونی که بتصویب مجلسین رسید، تاریخ ~~ایران~~ ایران، جانشین تاریخ هجری شمسی شد. با در نظر گرفتن قانون مذکور میتوان با افزودن عدد «۱۱۸۰» بر تاریخ هجری خورشیدی- تاریخ شاهنشاهی هر سال را بدست آورد، فی‌المثل تاریخ پایان این کتاب ۱۳۵۲ هجری شمسی بود بعلاوه «۱۱۸۰» مساوی میشود، با ~~۱۳۵۲~~ ^{۵۳} که تاریخ شاهنشاهی است.

پیش گفتار

کتابهایی که تاکنون بنام تاریخ ایران نوشته شده است، غالباً از وقایعی یاد میکنند که در زمان استقرار آریائیها در این کشور رخ داده است و از سرگذشت اقوام و طوایفی که پیش از ورود آریائیها در این سرزمین میزیستند حکایتی نمیکند. اگر در تاریخ داستانی که عالیترین نمونه آن شاهنامه فردوسی است و مجموعه محفوظات مردمان قرنهای پیش از اسلام است، اشاراتی راجع بتمدنی بودن مردم این سرزمین شده، چون متکی به شهادت کتبی مردم زمان یا نزدیک بزمان نیست، از نظر تاریخ مورداعتنا قرار نگرفته است فقط گاهگاهی که دست تصادف از عمق اطلال آثاری بدست میدهد که مربوط به پیش از بیست قرن قبل از میلاد است و دلالت بر تمدن کهن تر بومیان این سرزمین میکند، اشارات فردوسی متبادر بذهن میشود.

مثلاً وقتی « در کتاب تمدنهای اولیه » د. مرگان J. De Morgan ص ۵۹ میخوانیم در زیر خاکهای رسوبی و شن دار آمل، دندان کرسی فیلی کشف شد که دهها هزار سال است نژادش منقرض شده، یا در سواحل بحر خزر آلات و ادواتی یافته اند که مصنوع دست بشر و متعلق بزمانهای قبل از تاریخ است، بخاطر میآوریم که پیش از آریائیها در نقاط شمالی ایران، انسان و حیواناتی نظیر حیوانات منطقه جنگلی گرمسیری

وجود داشته است.، یا وقتی به گزارش علمی دکتر کارلتون S. Carleton در باره اکتشافات غار « کمر بند » « وهوتو » در بهشهر .، مراجعه میکنیم و طی گزارش او با فسیل انسان یا انسانهایی روبرو میشویم .، بادندانهای آسیائی و مربوط به دوره علف خوارگی. که دوران حیات آنان را پیش از عهد یخبندان دانسته اند با خود میاندیشیم شاید نخستین کدخدائی که در آغاز عصر آهن در حوالی مازندران و گیلان وسیله فردوسی معرفی شده است. از اخلاف همان انسان باشد که چندین هزار سال پیش در کناره های جنوبی دریای مازندران میزیسته و فسیلش بدست آمده است. مسلم اینست خیای پیش تر از ظهور امراء هخامنشی که اواخر قرن هشتم ق.م بوده و قبل از ایجاد ملوک الطوائف ماد یا مدی که در حدود سالهای ۸۳۸-۱۰۰۰ قبل از میلاد اسمشان در کتیبه های آسوری ذکر شده و حتی پیش از جدائی آریائیهای هندی از آریائیهای ایرانی که مهاجرت و تاریخ جدانشدگان بین سالهای ۲۰۰۰-۱۴۰۰ قبل از میلاد یادداشت شده است.، در سرزمین ایران چه در اطراف دریای داخلی که اینک بصورت کویر در آمده است و چه در سواحل بحر خزر.، مردمانی میزیستند که مانند مردم عصر ما به حکم احتیاج برای غلبه بر مشکلات حیات و تأمین ضروریات میکوشیده اند و بتشکیل واحدهای اجتماعی نیز موفق شده اند. آثار کوشش مدنی این مردمان چه در نجد ایران و چه در حاشیه دریای مازندران از شمالی ترین و جنوبی ترین ناحیه خمسه طولش اعم از لنکران و آستارای آن سوی مرز تانواحی کلات قلعه و نمین امیرتومان و شاهگل دره و حسن زمینی و آقا اولر تا شرقی ترین مناطق مازندران که قسمتی از خاکهای شمال آن منطقه در مسیر آمودریا قرار داشته.، بدست آمده است. مصنوعات سنگی و سنگ تراشیده و مسی و سفالی و مفرغی و زرین.، شیوه های صنعتی و هنری هر یک از آن آثار، شاهدیست بر سیر تدریجی تمدن آن مردمان.، از مرحله ای به مرحله دیگر که شایان بررسی منظم و مستمر است تا وجود ارتباط تمدن های منکشفه این مردمان را با تمدن های کشف شده در واحه های اطراف دریای داخلی و مردم سرزمین های کوهستانی غرب ایران بیش از پیش روشن و معلوم گردانند، صرف نظر از مدارك و اسناد مذکور

علی‌الاصول ناآشنائی ما با اوضاع احوال مردم از منته قبل از تاریخ، وجود آنان و کوششی را که قهرماً برای تحصیل شرایط بهتر زندگی داشته‌اند، نفی نتواند کرد. منتها باید در جستجوی اسناد بود که این جستجو تاکنون بطور منظم و پیرامنه در نواحی جنوبی بحر خزر بعمل نیامده است.



گمان می‌کنم داستانهای فردوسی که یقیناً ساخته و پرداخته یک نسل نیست و گواهی میلیونها مردمیست که حتی پیش از عهد سلطنت ساسانیان اطلاعات خود را در لوح خاطر ثبت و ضبط نموده و از نسلی بشسلی دیگر انتقال داده‌اند بایقین به تصرف و تحریفی که در آن حکایات و نامهای قهرمانان داستانها بمرور زمان شده است، ارزش آنرا داشته باشد که نقطه شروع تحقیقات تاریخی شود. بسائقه این اندیشه مقدمتاً یکی از نشانیهای شاهنامه را که مربوط بتشکیل دولتی درحاشیه بحر خزر و در دامن البرز کوه بوده است و بگفته فردوسی مربوط باواخر عصر حجر و در آستانه عصر آتش میباشد، انتخاب و سرفصل تحقیقات تاریخی نمودم، از آن پس به بخش‌های زیر خواهیم پرداخت.

گیلان و مازندران از دیدگاه زرتشت.

دریاکناران خزر، در آئینه آثار و متون پیش از تاریخ.

گیلان و مازندران بدوران مهاجرت آریائیان و تاخت و تاز آسوریان.

گواهی‌های تاریخ و تجزیه و تحلیل.

باشد بانسانی‌های گوناگون که مأخذهریک بانام و نشان در متن وزیرنویس کتاب آمده‌است، قدرسهم مردم ایران به‌خصوص ساکنان دریاکناران خزر، در بنیادگزاری تمدن بشری نمایانتر گردد یا لااقل فداکاری‌های مردم گیلان در ایجاد کاخ شاهنشاهی ایران و پاسبانی اندوخته‌های معنوی پدران آشکارتر شود.

فهرست یادداشت‌ها و گزارش‌ها

- موقع جغرافیائی «خواتر» و «پاراخواتر» ۴۵
 سومر ۴۶ سرزمین سومر - تمدن - اساطیر -
 الواح و عقاید دینی ۵۰ - نژاد و فرهنگ -
 نشانی‌های ارتباط با دریاکناران خزر - مبدا
 مهاجرت و شواهدی از متون سومری ۶۲
 «سخنی درباره خط» ۶۵
- کاس: ۶۸ زبان - گروه نژادی - نشانی‌های
 کاس خط حرکت کاس و شناسائی جغرافیائی
 آن ۷۴ - مفهوم «بی» و «سی» که پسوند نام
 کاس است ۷۷
 اثری هفتاد و پنج هزار ساله: ۷۹ - کاوش در
 حاشیه‌های بحر خزر، به شهر و دیگر مناطق
 باستانی مازندران - تالش گیلان و آنسوی
 مرز ۸۴ - مارلیک از رود بار گیلان - «سخنی درباره
 دفن اشیاء با مردگان» ۸۶ - استنتاج از
 نشانی‌های کشف شده - تذکار مضامین الواح
 سومری مربوط به «طوفان» «ایزدکاس» و دیگر
 اسطوره‌ها
- گیلان و مازندران بدوران مهاجرت آریائیان
 در آستانه تاریخ: ۱۰۱ - تپورها ۱۰۴ - کادوس
 ۱۰۶ - مارد ۱۰۷ - آریائیان ۱۱۱ - تلاقی اقوام
 و برخورد فرهنگها ۱۱۷ - ماد - من - مردم
- وضع جغرافیائی و اقلیمی گیلان و مازندران ۱
 حدود - تقسیمات - مشخصات -
 دریای خزر و مختصات ۱۰
 البرز کسوه و مشخصات - ۱۴
 «سخنی درباره مهر» ۱۵
 گیلان و مازندران از دیدگاه فردوسی ۱۸
 تاریخ داستانی: تأسیس نخستین پادشاهی
 بر صفحه البرز - درگیری بادیوان - سرزمین
 دیو ۱۹ - کشف آتش - بهره برداری از
 زمین و فلزات - ماجرای ضحاک و فریدون
 «سخنی در تعریف دیو» - ۲۲
 گیلان و مازندران از دیدگاه زرتشت ۳۳
 سخنی درباره زرتشت - هوشنگ بر صفحه
 البرز - درگیری با کای‌ها و کرپان‌های
 «ورن و مازن» - تهجورث و پیروزی‌هایش ۲۶
 «سخنی درباره «کای و کرپان» و موقع
 جغرافیائی فراخکرت و شخر ۳۱ - ورن و مازن
 ۳۳ گیل ۳۵ استنتاج از شواهد ۳۷
 دریاکناران خزر در آئینه آثار و متون پیش
 از تاریخ ۳۹
 آتش و صنایع آتشی: هیئت‌های علمی و
 اکتشافات - یک پیشنهاد ۴۱ - پشخوارگر ۴۳

دریا کنار ۱۲۰

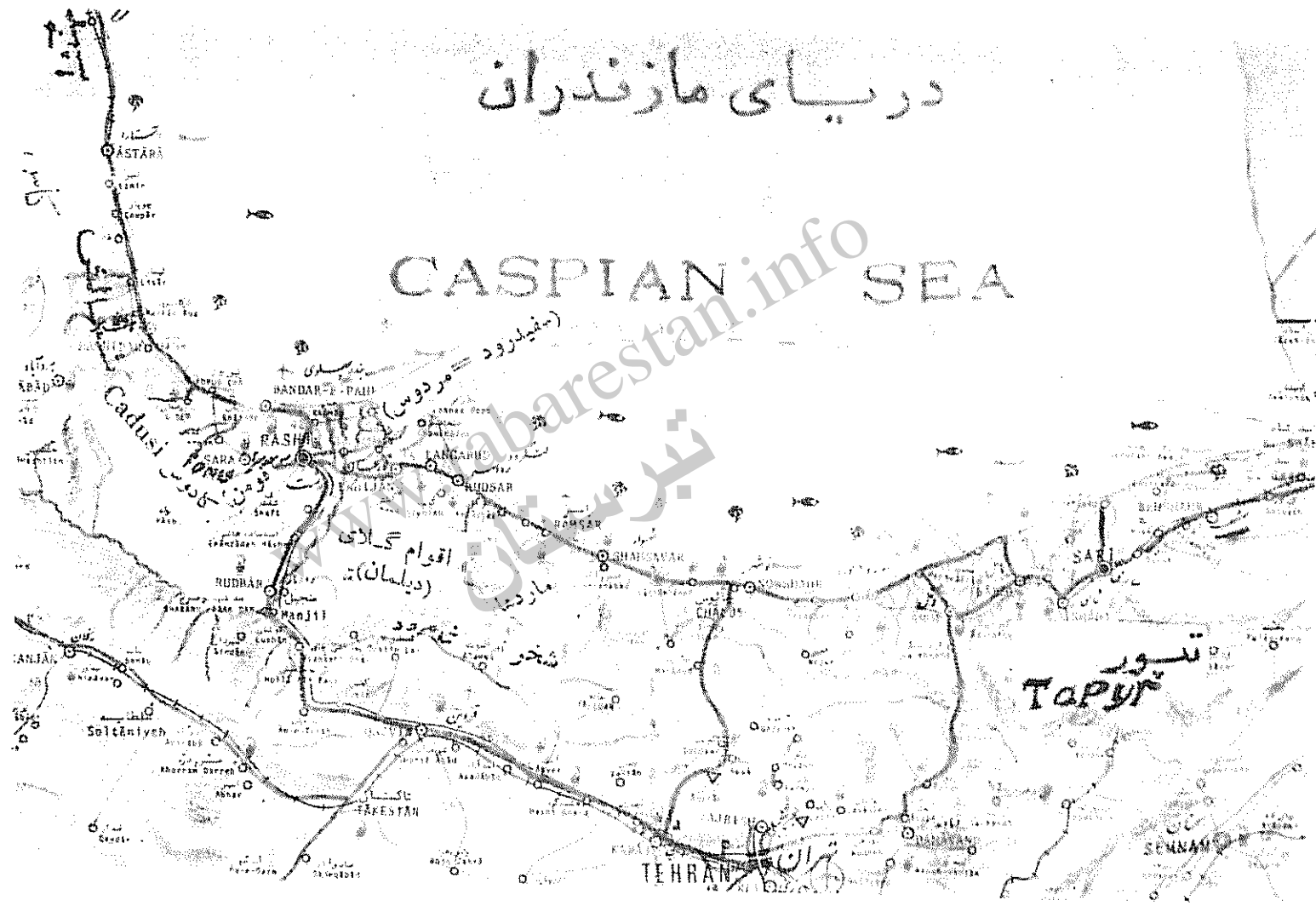
گواهی‌های تاریخ و تجزیه و تحلیل :

یادداشت‌های تاریخ نویسان مشرق قدیم
در باره ماد ۱۲۱ - نظری درباره اختلاف
مورخان ۱۲۴ - آرتهمیس و کادوس ۱۲۶ -
تعرض و پیشرفت کادوس تا حد بابل «جانشین
آسور ۱۲۸ - سخنی درباره سد بخت‌النصر
و قلاع آن ۱۳۰ - تحقیق در رویدادهای
گذشته - ظهور سکائیان اشارات فردوسی راجع
به سکا ۱۴۰ - آثار و اعلام سکائی در گیلان
۱۴۴ - تجزیه و تحلیل گزارش‌ها ۱۴۸ - سکا

وتیره‌ها ۱۵۰ - جنگ کادوسی‌ها و سکاها متحد
کوروش کبیر ۱۵۷ - نظرانی درباره «پسین
سال حیات کوروش» سخنی در باب حوزه
در بیک = در فک - ۱۶۶ - مردم دریا کنار در عهد
کبوجیه ۱۶۷ در عهد داریوش ۱۶۹ عهد خشایارشا
۱۷۳ اردشیر و کوروش ۱۷۴ - پی‌سکار اردشیر
دوم و اردشیر سوم با کادوس ۱۷۶ - کادوس و
سکا در عهد داریوش سوم ۱۸۲ کادوسیان در جنگ
گوگمل و حوادث بعدی ۱۸۴ - تعرض اسکندر
بسرزمینهای جنوب خزر ۱۸۹ - همداستانی
تاریخ ۱۹۴
تصویرها - ۱۹۵

دریای مازندران

CASPIAN SEA



سیم برورد هادی
 خان زره ای در خلد بالکلا
 در روزا...
 در این خوب است که بر روی لوزان در این...
 کتب... لوزان...
 ۱۳۶۸

وضع جغرافیائی و اقلیمی گیلان و مازندران

گیلان: استانی است در شمال ایران، بین راس الجبال البرزکوه و دریای خزر که از شرق با مازندران و از غرب با آذربایجان همسایه است و مشتمل است بر ده شهرستان بنامهای زیر:

- ۱- شهرستان آستارا ۲- شهرستان تالش = طالش ۳- شهرستان بندرپهلوی
 - ۴- شهرستان صومعه سرا ۵- شهرستان فومن ۶- شهرستان رشت ۷- شهرستان لاهیجان
 - ۸- شهرستان لنگرود ۹- شهرستان رودسر ۱۰- شهرستان رودبار .
- دامنه کلیه شهرستانهای مذکور جز (رودبار و فومن) بدریای خزر یا مرداب انزلی ممتد میشود .

اراضی گیلان را میتوان بسه گونه منقسم دانست :

- ۱- اراضی شنی باتپه های شنی که نوار ساحلی دریای خزر را تشکیل میدهد.
- ۲- اراضی جلگه ای که بر اثر رسوبات رود و رودخانه ها و برگریز درختان جنگلی و همچنین عقب نشینی دریاچه خزر و سایر عوامل، قابل سکونت و کشت و زرع شده است .
- ۳- اراضی کوهستانی اعم از ارتفاعات و دره ها که بنا بگزارش زمین شناسان بر اثر چین خوردگیهای منظم زمین بادید شده است، آثار این چین خوردگیها در قسمتی

از ارتفاعات جنوبی گیلان که از جنگل پوشیده نیست دیده می‌شود، در عین حال در پاره‌ای از ارتفاعات ناحیه درفک = دلفک (امارلو) و ناحیه منجیل سنگهای آتش فشانی و قطعات پودنگ و بازالت دیده شده است با اینهمه قابل یادآور است ارتفاعاتی را که بمنزله سرحد طبیعی گیلان و نجد ایران است، متعاقب بعهد دوم معرفت الارضی دانسته‌اند در حالی که در بعضی نقاط آن سنگهای کوارتز، فلدسپات و گنیس یافته‌اند که نشانه‌هایی مربوط به عهد اول معرفت الارضی دارا می‌باشد.

مختصات جغرافیائی: ۳۶ درجه و ۲۸ دقیقه تا ۳۸ درجه و ۱۱ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۴ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۲ دقیقه طول شرقی است.

آب و هوا: ارتفاعات گیلان مانند هلالی است که یک سر آن در تالش و سردیگر آن در حوالی چابکسر بدریا نزدیک میشود و جلگه گیلان را در آغوش دارد و مانع از خروج مه و بخار و ابرهای حاصله از تبخیر آب دریا و مرداب و رطوبت جنگلها، بسوی نجد ایران است، این امر باعث میشود که ابرها بر اثر برخورد بمانع، یا تبدیل بمباران شود یا در فضا شناور شده و بر رطوبت هوا تا ۹۵ درصد بیافزاید و محیطی مانند هوای گلخانه یا گرمخانه بوجود آورد. مگر آنکه نسیمی بوزد و ابرها را پراکنده کند.

اما جریان باد و نسیم: در گیلان جریان هوا و وزش باد تند و قوی نیست مگر بادی بنام گرم باد = یا «گرمش که» در اواخر پائیز و اوایل زمستان از جهت جنوب غربی می‌وزد و غالباً بانزول برف و یاباران دوره وزش آن پایان می‌پذیرد. بهر حال حداکثر سرعت باد در اواخر دی ماه بین سی و چهار تا چهل گره یادداشت شده است «هر گره مساوی (۱۸۵۲) متر در ساعت است» که جهت وزش آنها (غیر از گرمش) شمال و شمال شرقی است، سایر مشخصات اقلیمی گیلان باران زیاد است که حد متوسط ۱۵۰ سانتی متر و گاهی تا ۱۶۲ سانتی متر یادداشت شده است. فصل زمستان در اکثر سالها برف همراه است و گاهی بدو متر هم رسیده است، ایام یخبندان از سی الی سی و یک روز در سال بالا نمیرود متوسط درجه حرارت بین ۲۸-۳۰ و حداکثر تا ۳۲ درجه سانتی گراد ثبت

شده است .

در گیلان از کنار دریا تا ارتفاعاتی معادل هزار و هشتصدالی دو هزار متر، گل و گیاه از نوع گل و گیاه مدیترانه‌ای روئیده میشود که بعضی معطرند و در طبخ اغذیه یا ما حاضر بکار میروند. در جنگلهای گسترده گیلان انواع درختان نور پسند و سایه پسند از قبیل آزاد، شمشاد و انواع اشبر، توئی، انجیلی، راش، توسه، شبخس، بلوط، «مازو» گردو، فندق، زربین، و درختانی دیگر (نک : واژه نامه گیلکی تالیف نگارنده) و همچنین میوه‌ها و بوته‌های خودرو از قبیل خوج، به، نارترش، ازگیل، سیب، انجیر، خالو، تمشک، توت سیاه و سفید و توت فرنگی روئیده میشود (نک : گیلان نامه تالیف نگارنده) علاوه بر اشجار مذکور درختان با ثمر و بی ثمر دیگر هم بمنظور بهره برداری از میوه و چوب آن، کاشته میشوند مانند درخت گوجه و هلو (اشتالو) و ازگیل (کنوس) که این هر سه، نوع گیلانی شان معروف است و همچنین انواع انجیر و انواع خوج = یا امروزه که بعضی گونه‌هایش منحصراً در گیلان بعمل می‌آید و معطر و مطبوع است و دیگر اشجار مشرو درختان بی ثمری که غرس و کاشت آنها مخصوصاً بعد از محدودیتی که در قطع درختان جنگلی پیش آمده متداول است مانند انواع درخت تبریزی - صنوبر - و توسکا «توسه» است که در جعبه سازی - توفال کوبی - باه سازی بکار می‌رود و ممکن است روزی از انواع چوبهای سبک برای تهیه خمیر کاغذ هم استفاده شود .

سایر محصولات گیلان: مهمترین محصول غذایی گیلان برنج است که قوت غالب مردم گیلانست و مازاد بر مصرفش را صادر میکنند محصولات مهم دیگر عبارتند از چای - ذرت - توتون سیگار - زیتون - غلات (در نواحی کوهستانی) کتف - بادام زمینی - صیفی - ابریشم - نیشکر «ابریشم» در گذشته محصول شماره یک گیلان محسوب میشده و در حال حاضر مانند نیشکر در ردیف آخر قرار گرفته است (دیگر از محصولات، امر کبات است که انواع آن از

در سال‌های اخیر ایجاد نهالستان توت و تهیه تخم نوغان‌های مرغوب و عمل نوغانکاری

فنی مورد توجه قرار گرفته است .

قبیل پرتقال و نارنج ، لیمو ، نارنگی ، توسرخ ، تهبشقابی ، پهن پهن ، بادرنگ ، پاتای ، توسبزمیباشد که کشت و برداشت آن در گیلان مخصوصاً در نواحی ساحلی متداول بوده و هر ساله مقادیر زیاد به خارج حمل میشده و بعد از دو زمستان سختی که بر گیلان گذشت و لطمه ای که بر نهالهای مرکبات وارد آمد رغبت سرمایه گذاران برای پرورش نهال مرکبات سستی گرفت. در حال حاضر زیتون کاری و برنجکاری و دامداری فنی رویتوسعه است و کشت دانه های روغنی گل آفتاب گردان لوبیای روغنی (سوزا) نیز رایج شده است .

صیفی و سبزیجاتی که معمولاً کاشت و برداشت میشود عبارتند از :

انواع خربزه شاهرادای ، شالبوک ، توت برگی ، کسمائی ، لنگرودی ، آتشی ، باقلا ، لوبیا ، بادمجان ، کدو ، کاهو ، کلم ، هویج ، خیار ، شوید ، اسفناج ، تره ، گوجه فرنگی ، انواع سبزیجات معطر مانند خالواش ، چوچاغ ، بینه ریحان ، بادرنگیو و گل ها : گل ابریشم ، افاقیا ، یاس چنپا ، یاس پیچ ، زنبق ، لاله ، انواع گل سرخ و گل محمدی ، بنفشه پامچال و سنبل . علاوه بر آنها انواع گلهای رنگارنگ وحشی وجود دارند که آخر زمستان و اوایل بهار سطح گیلان را می پوشانند .

د د و دام : دامهای اهلی عبارتند از گاو ، گوسفند ، بز ، اسب ، گریه ، سگ ، مرغ و خروس و اردک و غاز . گاوهای گیلان دارای کوهانی بین گردن و ابتدای تیره پشت میباشند این کوهان در گاو نر بزرگتر است ، گوسفندان گیلان دارای دنبه اند . سگان چوپان از نوع ممتازولی مرغ و خروس کوچک اندامند و فراوان تهیه میشوند .

اسب گیلی از حیث اندام کوچک ولی بسیار پرقامت است و میتواند با بار سنگین از باتلاقها و کوهستانها با تحمل عبور کند نوعی از آن برای سواری تربیت میشوند نظامی گنجوی در اشعار خود چند بار به اسب گیلی و طاقت آنها اشاره کرده است .

د دان و حیوانات غیر اهلی : دریا و جنگل و کوهستان و دره ها ، گیلان را

بصورت شکارگاه بزرگی در آورده اند که در آن انواع د د و دام درنده

و جونده و خزنده و پرنده بومی و مهاجر میتوان یافت از قبیل ببر، که گفته میشود شبیه به ببر- شاهی هندوستان است. پلنگ و خرس نوعی گربه وحشی، گرگ، روباه، کفتار، شغال و خوک وحشی که زیانبارترین جانوران و مزاحم کشت زارهاست و خارپشت و نوعی موش سفید نسبتا دراز اندام و ظریف، که موش ضد موش و مرغ است و درگیلان (گنج بانو) نامیده میشود و معروف است در اطراف دفينه‌ها لانه و آشیانه میکند و نوعی جاندار ذو حیاتین بنام شنگ و دله هم چنین خارپشت و موش‌های صحرائی و خانگی که زارعان را بمبارزه‌پی گیر در جلگه و کوهستان بر میانگیزد تا مزارع و کندوها و احشام و مرغان و بوستانهای خود را از گزند محفوظ دارند علاوه بر آنها در شکار گاه‌ها آهو، گوزن (گونج) بز کوهی، قوچ میش، برزه (شوکا) و پرندگان از قبیل تورنگ (قرقاول) کبک، تیمه، ایبا (بگیلکی کفات گویند) خروس کولی (گیز گیز) قمری (توله‌خوم) نوعی دراج (کوه مرغ) یلوه (شل مرکه) توکا، ماز و خوار بلدرچین (اوشوم) - چولی انواع کبوترها (کوهی کوتر) دارکوب. بلبل‌های خوش الحان و انواع بازها (آله = آله) انواع شاهین‌ها (واشک) کلاغ، زاغچه، کنجشگ. سار نیز یافت میشود.

در کنار دریا و مرداب و حاشیه رودها و استخرها در همه فصول بویژه پائیز و زمستان پرندگانی از قبیل - قو، کلنگ، انواع غاز، انواع مرغابی و انواع مرغان ماهیخوار و پرندگان زیبائی مانند قو، مرغ حسینی (فلامینگو) حواصل، درنا، گیلان‌شاه، آیمالا = آله‌الا (عقاب ماهیگیر) که سیمگیر هم نامیده میشود و شاه مرغ (مشوره^۱) و کاکائی فراوان دیده میشوند که بعضی بومی و بعضی مهاجر هستند (نگ وازه نامه تالیف نگارنده) و همچنین انواع خزندگان و ذو حیاتین، مارسمی در کوهستان و مار بی سم

✽ توسعه عمران و آبادی حتی در داخل جنگل‌ها و قطعه‌قطعه شدن محیط زیست جانوران بزرگ درنده، موجب نایابی بر درسالهای اخیر شده است ولی پلنگ در جنگل‌ها دیده میشود نده به تعدادی که در پنجاه سال گذشته دیده می‌شدند.

۱- شاه مرغ = پلیکان

در جلگه، سوسمارهای کوچک قورباغه و فوک «خوک دریائی»

در آبهای خزر سواحل گیلان - انواع مختلف ماهیان دیده میشوند که معروفترین آنها عبارتند از ماهی سفید ماهی سوف، ماهی آزاد، ماهی کولمه، ماشک ماهی و سرخ پره، لای ماهی، سس ماهی، اسبیله ماهی، سیم، انواع کولی، کپور، کفال^۱ و ماهیهای خاویاری، مانند اوزون برون (دراز بینی) فیل ماهی، تاسماهی، شیپ ماهی و غیره علاوه بر آنها از دریا سگ آبی که دارای پوست خوش رنگ و شفاف است و فوکهای کوچک اندام نیز بدست میآید، در دو سال اخیر ماهیهای کوچکی بنام (کیلکای بوسیله کشتی های مخصوص صید شده و بیبازار آمده است) میزان صید در سواحل ایرانی دریای خزر متوسط سالانه حدود شش هزار تن است که دوهزار و پانصد تن عضروفی است و مقدار خاویار بدست آمده بطور متوسط دو بیست تن میباشد که با کارگاههای پرورش ماهی که بوجود آمده است قاعدتاً بر مقدار استحصال افزوده خواهد شد. باید یادآوری شود که وجود رودها و رودخانههایی مانند سفیدرود، شلمانرود و شفارود و غیره که محل تخم ریزی ماهیان میباشد در تکثیر تولید ماهیها، از جمله ماهی قزل آلا تأثیر دارند.

رود و رودخانهها: مهمترین رود در گیلان همان سفید رود است که از چهل چشمه کردستان سرچشمه میگيرد و از اجتماع قزل اوزن و شاهرود تشکیل میشود و از جنوب بشمال بسوی دریای خزر جاری شده و گیلان را بدو قسمت شرقی و غربی تقسیم میکند و رودخانههای گیلان عموماً از کوهستانهایی که حدفاصل گیلان و آذربایجان و گیلان و فلان است سرچشمه گرفته و بسوی دریای خزر جاری میشوند همه آنها در بهار پر آب و خروشان و گل آلودند و اگر مهيار نشوند در اواخر بهار و اوایل تابستان کم آب و در مسیر خود شاخه شاخه میشوند مهمترین آنها: آستاراچای که مرز ایران و شوروی است، رودخانه لیسار در شمال گرگانرود، کلفارود، جنوب گرگانرود مرز گرگانرود

۱- کفال ماهی غیر بومی است که در چند سال اخیر «لارو = بچه ماهی» آن را بدریای

خزر ریخته و تکثیر کرده اند.

و اسالم ، هنده کران ، کرگانرود حویق ، خطبه سرا ، لمیر ، دیناچال که مرز اسالم و تالش و دلاب است) شیله سر، سفارود که میان تالش و دلاب رامیبرد، رودخانه شاندرمن رودخانه ماسال که مرز ماسال و فومن است، اسپند (مرز فومن و گسکرات) خالکانی، سونک، پسرخان، پیش رودبار گازرودبار، قلعه رودخان، ماسوله رودخان، رودخانه بلگور، زرمخ خاله، کفارودبار، کفته رود، سیاهرود-تاریک، «خما رود، نورود، گیلرود» که سه شعبه مهم سفید رودند و نهرها و جویهای زیادی از آن سه شعبه شاخه گرفته مزارع بین امامزاده هاشم و مرداب و بندرپهلوی را آبیاری میکنند) شاهرود «که از زیر پل لوشان عبور کرده پشت سد به قزل اوزن می پیوندد» (سیارود = سیاهرود = سیاورود) که از ارتفاعات امارلوسر چشمه میگیرد و (کوآرود = گوهررود، در صفی)

دهرش (که از دلفک سرازیر میشود) چاکرود، حشمت رود، شمرود، پرده سر (سیاهرود = گیودره) - لاهیجان، شلمان رود، لنگرود، جافرود - (رودسر = گوارود = گویارود «فعال کیارود» و پلرود که مهمترین رودخانه گیلان شرق است و از کوه میجی در مرز طالقان سرازیر میشود. و رودخانه های دیگری که اهمیت کمتری دارند از آنچه که نام برده شده بیش از دو است شعبه و نهر و جوی متفرع میشود که همه اراضی جلگه ای را زیر شاخه های خود دارند (با این همه آب رودها و رودخانه ها) بمناسبت شیب تند مسیر، بسرعت بدریا و مرداب سرازیر شده و در قسمتی از ایام فصل کاشت، برنجکاری را دچار قلت آب میگردند. ایجاد شبکه آبیاری سفید رود این مشکل را در غرب گیلان حل کرده است. »

مهمترین ارتفاعات : مهمترین ارتفاعات گیلان عبارتند از خشه چال = چال

شاهی «ازرانکوه حدود ۳۶۰۰ متر (در فک در امارلوی رودبار در حدود ۳۵۰۰ متر، گوانه کل = ۳۳۵۰ متر کام کوه ۳۲۵۰ متر، کوه شاه معلم در جنوب ماسوله ۳۰۹۵، ونی در جنوب امامزاده ابراهیم فومن ۳۰۵۰ متر ناتاشکوه در املش ۳۰۰۰ متر «قله آسمان =» در جنوب ماکلوان ۲۷۱۱ متر

در شرق و غرب گیلان مناطق بیلاقی بسیار خوش آب‌و‌هوا با مناظر دل‌فریب و مردمی مهمان‌نواز وجود دارد که فاقد راه اتومبیل‌رواست و با اسب و قاطر رفت و آمد میشود در بین آنها بیلاق اسپیلی دیلمان که مقر بیلاقی خان‌های دیلمان بوده دارای خانه‌های دوطبقه است. چندی است قسمتی از راه وصول به اسپیلی در دست ساختمان قرار گرفته است.

حدود و تقسیمات : سرزمینی که بشرح بالا تعریف شده است بوسیله سفید رود که از اجتماع قزل‌اوزن و شاهرود تشکیل مییابد و از جنوب بشمال بسوی دریای خزر جاری است بدو قسمت تقسیم میشود مناطق واقع در غرب سفیدرود را در گذشته (بیه پس = *biya Pas* «یا» و «پس گیلان» میخواندند و مناطق واقع در شرق سفیدرود را (بیه پیش = *biya Pish* «یا» و «پیش گیلان» مینامیدند. مرزهای گیلان بگواهی تاریخ در ادوار مختلفه از جانب شرق و غرب و جنوب پس و پیش میشده، ابراهیم بن محمد استخری ۲۵۰ هجری قمری = ۹۲۰ میلادی گوید که : قزوین مرز دیلم است و تا قرارگاه امیر دیلم دوازه فرسنگ است ابوالقاسم عبدالله بن خردادبه متوفی بسال ۳۰۰ ق. = ۹۷۰ میلادی در مسالك و ممالك گوید : قزوین مرزدیلم و بیروطیلسان = (تالشان) است یاقوت حموی ۵۷۵ . ق = ۱۱۸۰ میلادی گوید : نائل = چالوس کلارپی - سعیدآباد - رویان در سرزمین دیلم است، مولانا قطب‌الدین شیرازی در کتاب (درة التاج لغرة الدباج) ۹۱۰ ق. = ۱۳۱۱ میلادی گفته : گیلان از کنار اردبیل و خلخال تا کلاردشت مازندران . - الخ، از گزارش‌های بسالا چنین دانسته میشود که یروزگاران پیشین گیلان از جهتی دیوار به دیوار شهر قزوین و از جهت دیگر تا کلاردشت ممتد بوده است .

مازندران

گیلان از جانب شرق همسایه دیوار بدیوار مازندران است که آن منطقه نیز از شمال بدریای خزر و از جنوب پرشته‌هایی از کوه‌های البرز که سرزمینهای جنوبی دریای خزر را از نجد ایران جدا می‌کند، منتهی می‌شود سرزمین مازندران نیز مشتمل است بر باریکه‌ای از اراضی ریگزار ساحلی .

بعد از آن جلگه جنگلی که شیب آن از غرب بشرق است، وضع اقلیمی آن بمناسبت قرار گرفتن بین دریا و کوه مشابه با اقلیم گیلان است منتهی بارانش کمتر است ولی رودخانه‌های زیادی از جنوب بشمال جاری است که با شاخه‌های قراوان خود اراضی زراعتی مازندران را زیرشکله طبیعی آبیاری قرار می‌دهد و عبارتند از :

لاجیم، فریم، زارم رود، گرماب رود، نکارود، دوهزار، سه هزار (که از ارتفاعات الموت و تخت سلیمان سرزیر می‌شود) ترک رود، گرک رود، تیرم «وسمرا» چالک رود، صفارود، نشتارود، نسا رود، نمکاب رود، پلنگ آبرود، عظیم تراز آنها هراز، بابل رود، تجن ، تالار. علاوه بر رودخانه‌های مزبور . از رودخانه‌هایی هم در گرگان جاری هستند و عبارتند از = اوغان - خرخر - حاجیلر - نوده رود - قره سو که از کوه قلعه ماران و ارتفاعات النک سرچشمه می‌گیرد و ظاهراً (سی اورود) نام داشته و ترک زبانان به تصور آنکه (سیاه رود) است آنرا قره سو = یاسیاه آب ترجمه کرده‌اند و این اشتباه برای فارسی زبانان در موارد دیگر دست داده است.

در حال حاضر استان مازندران مشتمل است بر شهرستانهای: ۱- ساری ۲- بهشهر «اشرف سابق» ۳- شاهمی (علی آباد سابق) ۴- بابل (بارفروش = مامطیر سابق) ۵- آمل ۶- نوشهر «حبیب آباد سابق» ۷- نور ۸- شهسوار (مرکز تنکابن) ۹ و ۱۰ گرگان و دشت گرگان (استرآباد و صحرای سابق). بخش‌های شهرستانهای گرگان و دشت عبارتند از علی آباد ، کردکوی ، بندر شاه ، پهلوی دژ ، گمیشان ، بندرگز ، مراوه تپه، کولان (کالاه) مینودشت- رامیان- داشلی برون «اینجا برون» بدین ترتیب

مازندران پس از دربر گرفتن استرآباد و دشت «گنبد قابوس» صحرای مجاور، با استان خراسان همسایه است. مرتفعترین قله‌ها در جنوب گرگان شاه کوه نامدارد با ارتفاع ۳۷۶۷ متر و در مشرق «قله شاه» به ارتفاع ۳۹۱۰ متر در جنوب بخش کتول «ابرکوه» با ارتفاع ۲۸۷۵ متر.

مرتفعترین قله در تنکابن در سمت جنوب شرقی شمسوار قله معروف به تخت سلیمان است با ارتفاع بیش از (۴۰۰۰ متر)، از ارتفاعات قابل ذکر دیگر قله دیزآباد، شاهدژ، کوه سفید و داراب، بادله و چنگی است که بیشتر آنها در جنوب دهستان پشتکوه قرار دارند و افزای آنها میتوان جلگه مازندران و صفحه سمنان و دامغان را زیر نظر گرفت، چنانکه گفتم گیلان و مازندران از شمال دریای خزر و از جنوب به سلسله کوههای البرز محدود است اینک سخنی در باب دریای خزر داریم.

دریای خزر = دریای مازندران

دریای خزر، بازمانده‌ایست از دریای کم عمق و پهناوری که در اعصار اولیه سرزمینهای بین دریای سیاه تا آنسوی ارال و همچنین فلات ایران را فرا گرفته و دنباله مدیترانه محسوب میشده. این دریای بزرگ که «تتیس» نامیده میشد، بر اثر وقوع یک سلسله حوادث طبیعی از قبیل چین خوردگی زمین - آتش فشانی و زلزله دچار دگرگونی شد فی‌المثل در اواخر دوران اول زمین‌شناسی بزعم دانشمندان زمین‌شناس قسمتهائی از شمال و جنوب ایران از آب خارچ شد و در دوران سوم رشته کوههای البرز در شمال و سلسله کوههای زاگرس در غرب ایران سر از آب بدرکرد. برآمدن کوهها و پشته‌ها موجب راندن آبها بشرق یا بغرب و قطعه قطعه شدن دریای «تتیس» و پدید شدن جزیره‌ها، باطلاقها و دریاچه‌ها شد. طی قرون و ادوار دریاچه‌ها تنگتر و باتلاقها خشکتر و خاکها و سرزمینهای جدا افتاده بیکدیگر نزدیکتر شدند و در نتیجه چنین دگرگونی‌های طبیعی دشت‌های هنگری و سرزمینهای قزاقستان و مناطق مجاور آن و همچنین نجد ایران بوجود آمد بادریا و دریاچه‌هایی مانند دریای داخلی ایران

که (کرانه‌های آن بروزگاران بعد منشاء تمدن‌نهایی شده که آثارش کم و بیش بدست آمده است) و دریاچه رضائیه در آذربایجان - حوض سلطان در قم - ساوه و هامون در شرق سیستان - بختگان و مپهارلو در فارس و دریای خزر که از گذشته دور تا این زمان با نامهای زیر معرفی شده است؛

۱- وا- ئو- رو. کش **Va'uru Kash** - این نام در اوستا بدریائی اطلاق شده در مجاورت «هرا» و «هرا برزئیتی» که دانشمندان زبان‌شناس (البرز) دانسته‌اند در اینصورت **Va'uru Kask** که معنی آن (فراخ کنار) است منطبق با دریای خزر میشود

۲- فراخکرت: که با همان معنی (فراخ کنار) آمده در کرده ۴ بند ۱۵ رام‌پشت: جمشید را بر قلعه البرز جائیکه رود (اردوی سور). از بالای آن: ... بدریای فراخکرت میریزد در «فرهنگ ایران باستان پورداود ص ۳۰۳» آمده است (وئورو کش اوستا، همان فراخکرت است و آنرا دریای گرگان = «خزر» دانسته‌اند .

۳- دریای خزران = بحر خزر- دریای خزر- باعتبار قوم خزر

۴- دریای کاسپیان بنام قوم کاسپی «نک: کاس»

۵- دریای هیرگانیا - ورگان- جرجان- گرگان- دهستان باعتبار- همجواری

با سرزمین گرگان که در اوار مختلف بنامهای مذکور شهرت داشته .

۶- دریای طبرستان = مازندران» بسبب مجاورت با استان مازندران

۷= گل و گلان = مارکوپولو در قرن سیزدهم میلادی دریای خزر را **mer de**

ghelu ghelan قل وقلان نامیده ص ۳۵۵ ج کتاب کرزن ۱۸۹۳

۸ = دریای گیلان = بحر الجیل ۹- دریای دیلم = دریای طیلسان (تالش)

دریای گسکر و کپورچال «بسبب همجواری آن با مناطقی که با نامهای بالا معروف

۱- اردوی- نام یکی از ایزدان آریائی است این نام بر قسمتی از ارتفاعات بین

آمارلو و قزوین بصورت «اردوی سامان» باقیمانده است که فعلا اردو سامان خوانده میشود .

بوده‌اند و هستند» ۹- دریای آبسکون^۱ = یا اسکون « بسبب وجود جزیره آبسکون در آن (۲۴ فرسخی گرگان» ۱۰- دریای کمروت = کمروود « بسبب مجاورت باناحیه کمروود نور» ۱۱- دریای اکفوده (اکفوده نامی است که گویا بر بادکوبه فعلی و مناطق مجاورش اطلاق میشده ۱۲- دریای قلزم^۲، که نام اخیر را مولف تاریخ گیلان عبدالفتاح قومنی در چند مورد جای دریای خزر ثبت کرده است

هرودت بسال ۴۸۴-۴۲۵ ق م درباره دریای کاسپیان چنین نوشته: دریای کاسپین، دریای دیگر است طول آنرا کشتیمهای پاروئی در مدت ۱۵ روز و عریضترین جای آن را همان کشتی هادرهشت روز میپیمایند این دریا از طرف غرب بکوههای قفقاز که بزرگترین و بلندترین کوههاست ممتد میشود و از طرف مشرق بادشت پهناوری همسایه است .. که مسکن مردمی است بنام ماساژت ..)

باز هرودت در صفحه‌های ۴-۱۰۳ میافزاید (در حوالی دریاچه کاسپین تیره‌های بسیار زندگی میکنند که خوراکشان میوه‌های جنگلی است و در جنگلهایشان درختانی میروید که برگهای آنها میکوبند و در آب ریخته و رنگهایی بدست میاورند و جامه‌های خود را برنگ پوست جانوران رنگ میکنند^۲ و آن رنگها هیچگاه زایل نمیشود..

۱- درص ۱۲۵ صورته الارض این حوقل آمده است: گرگان را بندرگاهی است به نام آبسکون. شهری است نیکو اما پرازشه و متعفن^۲ در «سیره جلال الدین» و «العجايب المقدور» ابن عربشاه و تاریخ طبری نیز «خزر» را قلزم ثبت کرده‌اند .
 ۲- استفاده از رنگ‌های مختلف به منظور استتار شاید در بادی امر از گیلان و دیلم سرچشمه گرفته باشد. قرن‌ها بعد از هرودت در داستان‌هایی که مربوط به عهد ساسانی است و بعد از طلوع اسلام بفارسی برگردانده شد وزیر نام «ویس و رامین» به نظم درآمده است به استفاده از رنگ بخاطر استتار اشاره شده است آنجائی که گوید

زمین دیلمان جائی است محکم . بدو در لشکری از گیل و دیلم سپردارند پهناور گه

جنگ . چو دیواری نگاریده به صد رنگ ... الخ

→

دریا و دریاچه‌ئی که شرحش گذشت در حد شمالی گیلان و مازندران قرار دارد در حال حاضر در سطح جهانی بنام دریای کاسپین و در ایران بنام دریای مازندران نامیده میشود در ایش را از شمال بجنوب در حدود ۱۲۶۰ کیلومتر و پهنایش در عرض ترین محل ۵۵۰ و در کم عرض ترین قسمت ۲۵۰ کیلومتر ثبت کرده اند

دریاچه مذکور بسبب آنکه بزرگترین دریاچه‌های جهانست دریا خوانده میشود و بین ایران و شوروی قرار دارد عمق این دریاچه در شمال و مجاور خاکمهای شوروی در حدود ۲۵ متر است که در زمستان‌ها منجمد میشود ولی در جنوب بخصوص نزدیک به سواحل ایران عمیق و عمیقتر است که عمق آن در حدود ۹۸۰ متر تخمین زده اند آبش شور و وسعتش رو بگاهش است و در این زمان یکی از مهمترین منابع غذایی ایران و کشور شوروی است که دارای یکصد و چهل و هشت قسم ماهی است که ۷۸ قسم آن در کرانه‌های شمالی ایران دیده میشود که از پانزده خانواده ماهی منشعب میشوند. که از مهمترین اقسام آن در شرح مربوط به گیلان یاد کردیم ، کرانه‌های جنوبی دریای مازندران نیز یکی از ایستگاههای تماشائی مرغان دریائی بومی و مهاجر است که از قرن‌های پیش عرضه مناسبی برای شکار مردم سرزمین‌های مجاور بود .

مهمترین رود هائیکه باین دریا میریزند عبارتند از ۱- رود ولگا در روسیه
 ۲- ارس ۳- سفیدرود ۴- هراز ۵- اترک‌گراگان ۶- آستارا

بروزگار گذشته رود عظیم و پهناور و خش که به نامهای آمودریا^۱ و جیحون خوانده میشد به دریای مازندران سرازیر میشد که بعد طبیعی سسیرش تغییر یافت (شاید

۱- این رود عظیم یعنی آمودریا- جیحون، که در قرون پیشین «وخش» نامیده می‌شد پس از عبور از ریگزار «قره‌قوم» از جنوب کوهستان «بیست داغ» عبور کرده و بدریای خزر میرسید . سپس تغییر مسیر داد و به دریاچه خوارزم سرازیر شد حوالی سال ۶۹۹ . ش = ۱۳۲۰ میلادی مغولان برای ویران کردن خوارزم «اورکانج» آب‌امودریا را به مجرای سابقش هدایت کردند ولی سه قرن بعد مجدداً تغییر مسیر یافت .

کرانه‌های شمالی و جنوبی همین رود طویل و عریض بود که حرکت اقوام آریائی را از شرق بغرب تا کرانه‌های جنوبی بحر خزر تسهیل میکرد (اینک میپردازیم به تعریف حد جنوبی گیلان و مازندران یعنی سلسله جبال البرز.

البرز گوه

سلسله جبال البرز که بعرض ۶۰ فرسخ (۳۶۰ کیلومتر) تمام سواحل جنوبی بحر خزر را فرا گرفته دارای قله ایست بنام دماوند که ارتفاعش ۵۶۷۱ پنجمزار و ششصد و هفتاد و یک متر و بصورت عقابی است پرگشوده که یک‌بال آن تا کوه‌های قفقاز ممتد میشود و بال دیگر پس از انحراف مختصر بین استرآباد و بسطام بسمت خراسان و از انجا بمرغاب و کندوز میرود بالاخره بسلسله جبال هندوکش میرسد.

سلسله البرز در هیچ نقطه بطور توازی با ساحل پیش نیامده است در اوشیان گیلان بدر یانزدیک شده در رشت فاصله دورتری گرفته در تالش دوباره تا سه کیلومتری دریا نزدیک میشود و بدین ترتیب جلگه مستحده شمالی را درآغوش می گیرد . مه بصری بر اثر برخورد بادیوارهای جنگلی البرز در گیلان تمرکز یافته و بصورت باران درآمد و موجب سرسبزی منطقه میشود ارتفاع ریزش سالیانه حده متوسط ۱۵۰ تا ۱۶۲ سانتی متر هم میرسد

طول محوطه ای که محدود بسلسله جبال البرز میشود در قسمت مرکزی سلسله و جنوب دریای خزر ۶۵۴ کیلومتر است بدین ترتیب ناحیه نزدیک به گرگان ۷۵ کیلو متر.

مازندران ۳۵۱ کیلومتر گیلان ۲۲۲ کیلومتر آذربایجان ۶ کیلومتر. ارتفاعات

مهمه اش در گیلان بسه هزار و ششصد متر میرسد .

محصول صرف نظر از منابع زیرزمینی از قبیل نفت و آهن و ذغال سنگ و سرب و غیره دارای مراتع مهمه جهت پرورش مواشی و هم چنین انواع درختان گرانبهای صنعتی

از قبیل گردو مازو- انواع بلوط- زردار- شمشاد- آزاد- زر بین و غیره میباشد که پیشتر اشاره کردیم .

شودزکو محقق لهستانی که از سال ۱۸۴۰ میلادی در گیلان با سمت کنسولگری روس اقامت داشته و درباره گیلان مطالعاتی نموده ، در کتابی که درباره گیلان نوشت و در یک مجله علمی در «مون پلیه» به چاپ رسانیده بود درباره جنگلهای گیلان نوشته بود « جنگلهای عظیم باشاخ و برگ انبوه، توی هم رفته تمام دامنه کوه را پوشانیده است، و از دریا بوسیله یک خط عم عرض ریگزار ساحلی فاصله میگیرد»

صدعا نوع گل و گیاه سطح کوهستانهای البرز^۱ را بخصوص در سستی که رو بدریا دارد، پوشانده است که هنوز درباره شناسائی خواص و طبقه بندی آنها مطالعات جدی آغاز نشده و رسالاتی که جامع باشد انتشار نیافته است ولی دهقانان و کوه نشینان از بعضی گیاهان مزبور علاوه بر مصرف غذائی بمنظور دارو و درمان هم استفاده مینمایند .

گویند در دامن این کوه کسه محل دیدبانسی فرشته مهر^۲ بود گیاه مقدس «هئوم» میروئیده که علاوه بر اینکه در طب قدیم موارد استعمال زیادی داشته است در تشریفات دینی نیز به مصرف میرسیده

۱- وجه تسمیه البرز = به گزارش شادروان پورداود ، نام اصلی البرز کوه هرهه *hara* و صفتش برزئیتی *brezeiti* بوده به مفهوم «هرای سر بر کشیده یا سرفراز» به معنی «هر زمان» ه « به الف و ر » به « لام » مبدل گردیده و «ال» شده است جزء دوم واژه که « برزئیتی » است به شکل «برز» که دارای همان مفهوم «سر کشیده و سرفراز» است- درآمد .

البرز = یا = هر برزئیتی از نظر ایرانیان قدیم محل دیده بانى ایزد خاص ایرانیان بوده که میتر « *mithr* » یا مهر نام داشته است

۲- *Mithra* فرشته بزرگ و قهرمان سترک مذهب زرتشت است مهر حامی آئین مزدا پاسبانی بیدار و دلیر و استوار دارنده کشور و بیرونق کننده مملکت خصم است.

درگیلان فعلی کلمه (هر) بصورت پیشاوند برنامهای آبادیهای کمین باقی مانده است مانند «هره دشت» در کرگانرود طالش یا «هرزویل» در دامنه ارتفاعات جانب شرق سفید رود در منجیل محلی که سروکشن و کهنسال معروفش مورد توجه و حمایت قرار گرفته و هنوز بدون آسیب برپا و سایه گستر است.

موضوعی که مورد بحث ماست مربوط است به وقایعی که در ازمنه قدیم بر- دامنه‌های شمالی و جنوبی البرز و سرزمین‌های بین دریای مازندران و سلسله کوه‌های مذکور روی داده است از آن رویدادها در حال حاضر داستانی داریم از حکیم ابوالقاسم فردوسی بنام شاهنامه که از خداینامه عهد ساسانی متأثر است و آثاری از شت زرتشت و نامه‌ای از (تن سر) و همچنین گواهی‌هایی از تاریخ نویسان عهد قدیم در آغاز تاریخ

مهر ایزد خاص ممالک آریائی و سامان دهنده آنهاست و نخستین ایزدی است که پیش از طلوع خورشید از فراز کوه «هرا» سر بر آورده و از آنجا بتمام منظر لگانه‌های آریائی مینگرد. نگهبان خانمان و قبیله و دودمان جنگجویان راستگفتار و طرفدار راستان و درستان و دلیران قوم ایرانی و پاسبان ممالک آریائی میباشد علاوه بر صفات مذکور مهر مظهر وفا و راستی و قهرمانی و خدای عشق و پیمان و پیوستگی بود. «سیرتربیت در ایران باستان ا. بیژن»

* * *

نفوذ ایزدی مهر یا میترا به اروپا هم سرایت کرد حتی بر کشور روم مستولی و رقیب عیسویت شد معابدی از مهرپرستان در روم و بریتانیا کشف شده است

۲- Haoma گیاه مقدس که از آن مشروبی ساخته در تشریفات مذهبی یا برای درمان و تجدید قوا مینوشیده‌اند در تحفه «حکیم مؤمن» در قسمت گیاه شناسی «هوم المجرس» را گیاهی دانسته ساقش يك عدد باریك و صلب گلش زرد و تیره شبیه به یاسمین برگش ریزه و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد بعضی «بخور مریم» است

در برهان قاطع درباره بخور مریم آمده برگش بصورت پنج انگشت بغایت خوشبو و عرب خبزالمشایخ و یونانی فیلاسوس گویند.

در دوره قدیم اوستائی نام یکی از قهرمانان نیز هئوم بوده یشت ۳۷-۳۹ هئوم را از ایزدان معرفی می کند که دارای قوای گوناگون است سرودی هم بنام هئوم است که در جشنهای مخصوص سروده می شود

ویادداشت‌هایی که مستندبگواهی دانشمندان و تاریخ نویسان نزدیک بزمان است بعلاوه آنها سنگ نبشته‌ها و ستلها و دیگر آثار سنگی و سفالین و مفرغی و سیمین و زرین منکشفه از بن اطلال گیلان و مازندران، و نتایج تحقیقات کاوشگران و باستان‌شناسان و محققان که هر یک از آن مستندات می‌تواند راه‌گشای ما بسوی حقایق باشد که در طی بحث بر- حسب مورد بمدارك منظور اشاره خواهیم کرد

www.tabarestan.info
تبرستان

تاریخ داستانی فردوسی

پژوهنده نامه باستان
چنین گفت کائین تخت و کلاه
در تاریخ داستانی آمده است که اولین پادشاه کیومرث نام داشت و هنگامیکه
کیومرث شد در جهان کنخدای
نخستین بکوه اندرون کرد جای
درون کوهی مقام گرفت.

از وقایع مهم عهد سلطنت کیومرث جنگ با دیوان بود که در آغاز بسرداری
سیامک فرزند کیومرث درگیر شد و سرانجام سیامک بدست یکی زشت دیو
تبه گشت و شد انجمن بی خدیو و جنگ به پیروزی دیوان منتهی گردید
سالی بر این ماجرا گذشت که کیومرث آهنگ کین کشی کرد چو بنهاد دل کینه
و جنگ را بخواند آن گرانمایه هوشنگ را و باری دیگر ساز سپاه کرد و هوشنگ فرزند
سیامک را بفرماندهی برگزید و بردیوان حمله برد و بر آنان غالب آمد.
چو آمد مر آن کینه را خواستار سر آمد کیومرث را روزگار و سلطنت به هوشنگ رسید.
بجای نیاتاج بر سر نهاد باشناختن آتش، بآتش ز آهن جدا کرد سنک - آهنگری پیشه
کرد ز آهن تبار و تیشه کرد بجوی و برود آب را راه داد و پراکندن تخم و

کشت آموخت.

این داستان می‌رساند از آن پیش‌کاین کارها شد بسیج نبل‌خوردنی‌ها جز از میوه‌دیچ همه کار مردم نبودى ببرك که پوشید نیشان همه بود برک.

با توجه به شرح بالا کاشف آتش از نظر شاهنامه هوشنگ است یا لااقل در عهد پادشاهی او آتش شناخته شده است

پس پادشاهی کیومرث مربوط باواخر عصر حجر بوده است که حیات اجتماعی کاملاً در مراحل بدوی بوده و جنگ‌هایی که بآن اشاره شده است بین دو همسایه نزدیک بهم رخ میداده که جهت تلاقی فریقین بطی مسافت بعیده ناچار نبوده‌اند وقتی که یکطرف قضیه دیوان باشند باشناختن سرزمین دیوان می‌توان قلمرو پادشاهی کیومرث و هوشنگ را بقرینه معین کرد.

سرزمین دیوان سرزمین دیوان. در تاریخ داستانی آمده است که کاوس کی بوسوسه دیوان رامشگری آهنگ تسخیر مازندران کرد.

سخن چون بگوش بزرگان رسید از ایشان کس این رأی فرخ ندید و انجمن کردند و بمشاوره پرداختند و در طی سخن گفتند.

فریدون پر دانش و پر فنون مرابن آرزو را نبد رهنمون
ز مازندران یاد هرگز نکرد نجست از دلیران دیوان نبرد

بر اثر شور و مشورت مصلحت دیدند که از زال زر سرور سیستان بخوانند که در تختگاه حاضر شود و کاوس شاه را از لشکر کشی بمازندران منصرف سازد و چنان کردند و زال زر بدرگاه رسید و با شاه چنین گفت:

شنیدم یکی نوسخن بس گران که شه دارد آهنگ مازندران
ز تو پیشتر پادشه بوده‌اند مر این راه هرگز نپیموده‌اند
که آن خانه دیو افسونگر است

ولی کاوس فرمود:

جهان آفریننده یار من است سرزره دیوان شکار من است

و بر تصمیم خویش استوار ماند و لشکر بمازندران کشید

کجا جای دیوان دژخیم بود بدان جایگه دیورا بیم بود

در تلاقی فریقین سپاه کاوس از دیوان شکست خورد و خود نیز اسیر دیوسپید شد. که بعداً بوسیله رستم دستان از چنگ دیوان رهایی یافت.

این قسمت از داستان شاهنامه می‌رساند که سرزمین دیوان مازندران بوده است و جنگهای عهد کیومرث و بعد از آن، با مردم این سرزمین در گرفته است و بعد هاتار که گردید که تا آخر عهد پیشدادی از جنگ با دیوان سخنی بمیان نمی‌آید.

وقتی که دانسته شد مازندران سرزمین دیوانست با ملاحظه ابتدائی بودن حیات اجتماعی و توجه باینکه جنگ هفتاد سال متناوباً ادامه داشته و در بعضی نبردها شاه ویالو یعهد بنفسه شرکت می‌کرده این معنی استنباط می‌شود که تختگاه شاهان پیشدادی دیوار بدیوار مازندران بوده است وقتی بدانیم مازندران از سمت شمال محدود بدریای خزر و از سمت مشرق بجلگه و صحرای پهناور گرگان، پس تختگاه کیومرث که بتعریف فردوسی ناحیه کوهستانی و جنگلی بوده است باید یا در سمت جنوب مازندران یا در جهت غربی که گیلان است جستجو شود.

البرز کوه پس از غلبه ضحاک بر جمشید

در ایوان شاهی شبی دیر باز بخواب اندرون بود با ارنواز

چنان دید کز شاخ شاهنشهان سه جنگی پدید آمدی ناگهان

که بر ضحاک تاختند و برگردنش پسالهنگ انداختند

ضحاک از این رؤیا آشفته شد با معبرین در میان نهاد گفتندش

کسی را بود زین سپس تخت تو بخاک اندر آرد سر بخت تو

کجا نام او آفریدون بود زمین را سپهری همایون بود

ضحاک مترصد بود چنین کس را بیابد و دستگیر کند و هلاک سازد ولی فرانک

مادر فریدون پس از کشته شدن شوهرش بدست ضحاک برای نجات فرزند با خود اندیشید

شوم ناپدید از میان گروه مراین را برم سوی البرزکوه
 برای اختفای فرزند دامن البرز را اختیار کرد
 چو بگذشت بر آفریدون دوهشت ز البرز کوه اندر آمد بدشت
 از مادر خویش نشان از پدر و نیا خواست و پاسخ شنید
 تو بشناس کز مرز ایران زمین یکی مرد بود نام او آبتین
 ز تهمورث گرد بودش نژاد پدر بر پدر بر همیداشت یاد

فریدون ماجرای قتل پدر و فرار مادر و اختفای خود را فهمید هم در این زمان عصیان کاوه آهنگر سبب شده که بجستجوی فریدون برخیزند و بیاری وی برضحاك بتازند و دربندش بکشند و سرانجامش بکشند در این قسمت فریدون از تخمه تهمورث پسر هوشنگ معرفی می شود که چندی در جنگل از شیر گاو پر مسایه تغذیه می شود در دامن البرز کوه پرورش می یابد در شانزده سالگی از کوه بدشت سرازیر می شود.

باتوجه بآنکه منطقه کوهستانی گیلان جنگلی و از سلسله جبال البرز است مضافاً فریدون هم از تخمه تهمورث است این فکری پیش می آید که فردوسی گیلان را قرارگاه فریدون و نیاکان وی می دانسته است زیرا در شمال دریا و در مشرق صحرا بوده و مازندران نیز زادگاه تهمورث نبوده چه با پدر و جد وی در جنگ بوده اند از جنوب هم بفلات ایران که در پشت کوه البرز قرار دارد محدود بوده است و نمی توان تصور کرد با فقدان راهها و لوازم ارتباطی در عصر حجر، جنگی هفتاد ساله را از صفحات شمالی فلات یعنی از نواحی جنوبی البرز کوه بار تفاعات کشیده و برای جنگ با دیوان از کوهها بالا رفته باشند و به قرارگاه دیوان رسیده باشند.

از داستانهای فردوسی که از قرنهای بسیار دور سینه بسینه منتقل و منظم و نامنظم بفردوسی رسیده است فقط از آن نظر استفاده شد که بتوان برای ترسیم دایره تحقیقات تاریخی نقطه ثابتی در اختیار گرفت هر چند قهرمان داستانهایی که در فصل پیش یاد کردیم بگواهی نامهای آریائی که دارند عنصر آریائی شناخته می شوند و زمان داستانها نیز که مربوط باواخر عصر حجر و اوایل عصر مس و مفرغ است با تاریخ ورود آریائیها

باین سرزمین مطابقت ندارد ولی يك نکته قابل دقت است که فردوسی و مردم پیش از فردوسی گیلان و مازندران را صحنه داستانهای شناخته‌اند.

با آنکه در فلات ایران مخصوصاً مسیر آریائیه‌ها از سیحون گرفته تا دجله و فرات و از دریای خزر گرفته تا خلیج فارس مناطق بسیاری بود که از حیث شهرت و نامبرداری می‌توانست صحنه تجلیات قهرمانی معرفی شود،

بنظر می‌رسد در قرون بسیار پیش حتی پیش از ورود آریائیه‌ها باین سرزمین گیلان و مازندران شاهد وقایعی بوده‌اند که از آن وقایع داستانهای بر زبان بوده که اسامی قهرمانان آن تدریجاً فراموش گردیده و مردم زمانهای بعد وقایع را بنام‌های مانوس زمان منتسب نمودند و بجای قهرمانان بومی مازندران و گیلان نام قهرمانان آریائی گذاشته‌اند اینک می‌رویم که گیلان و مازندران را در اسناد کهنه‌تری بیابیم.

و پیش از آنکه وارد بحث شویم مناسب دانستیم درباره دیو که در گذشته از آن صحبت شد و در اسناد آینده نیز از آن سخن می‌رود تعریفی کرده باشیم.

دیو چنانکه گفتیم در تاریخ داستان و اسناد دینی که در پیش داریم مکرر سخن از دیو و سر زمین دیوان رفته است برای آنکه دانسته شود که دیو موجودی عجیب‌الخلقه و شاخ و دم دار نبود در این قسمت توضیحی لازم دیدیم. دیو که در اوستا «*Daeva*» و در پهلوی «*Dev*» و در هندی باستان دوا - «*Deva*» خوانده می‌شود بنا به تعریف شادروان دکتر معین به گروهی از پروردگاران آریائی اطلاق می‌شد.

ولی پس از ظهور زرتشت و معرفی اهورامزدا پروردگاران عهد قدیم یعنی (دیوان) گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند ولی کلمه دیو نزد همه اقوام هند و اروپائی باستانهای ایرانیان معنی اصلی خود را محفوظ داشته است چنانچه دوا «*deva*» نزد هندوان بمعنی خداست «*Zeus*» نام پروردگار بزرگ یونانی است و «*deu*» پروردگار لاتینی و «*dieu*» بمعنی خدا در فرانسوی از همین ریشه است. در مزدیسنا صفحه ۱۶۴-۱۶۵ نیز توضیح داده‌اند که اهریمن دودسته پیرو دارند

کماریکان - دیوان شماره دیوان مانند شماره ایزدان یعنی فرشتگان لایتنهای است از آنجمله است دیو مرگ «دیو خواب» دیو بدبختی «دیو تاریکی» و غیره.

شادروان پورداود نیز «دیو» را پروردگار باطل معرفی کرده و دیویسنار پرستنده دیو دانسته‌اند و در توضیح این کلمه افزوده‌اند (دین غیرایرانی) و بسا با صفت دروغ پرست یکجا استعمال شده است صفحه ۲۸ از یشتها)

با این تفصیل دیو بر مردمی اطلاق می‌شده که بقول فردوسی یزدان شناس نبوده‌اند
تو مر دیو را مردم بدشناس
کسی کو ندارد بیزدان سپاس
بلکه پرستنده پروردگاران باطل بوده که دینی غیردین آریائیه‌ها داشته‌اند.
و مسکن چنین مردمی در مازندران (بقول فردوسی و در جنوب بحر خزر یعنی گیلان و مازند. ان «بقول زرتشت» بوده است و از لحاظ تشکیلات اجتماعی بچنان پایه رسیده بودند که می‌توانستند سه‌ربع قرن با حریفان خود در جدال دستجمعی باشند که اسناد دینی هم بصورتی دیگر مؤید این موضوع است چنانکه بیاید.

نظری به یشت‌ها و تفسیرها

از جمله مآخذ قدیمی که متناسب به حدود ۶۵۰ سال قبل از میلاد است اوستا و آثاری است که «شت زرتشت^۱» بیادگار گذاشت که خوشبختانه قسمت‌هایی از آن از دستبرد حوادث مصون مانده و در زمان مابیمت شادروان «پورداود» بفارسی برگردانده و تفسیر شده است. چون این اسناد نسبت بشاهنامه فردوسی قدیمی‌تر و مربوط بدو هزار و ششصد سال پیش است می‌تواند برای روشن کردن راهی که در پیش داریم مفید

۱- زردشت یازرتشت- مصلح دین مغان بقول فردوسی بدر بارگشتاسب رفت یعنی

از آذربایجان به سیستان نزد ویشتاب پدردار یوش عزیمت کرد بعضی مورخین تاریخ زمانش را تا شش هزار سال، پیش می‌برند

واقع شود.

از فقره ۸۷ فروردین یشت. کیومرث در اوستا (کیه مرتن) آمده است در پهلوی (گیومرد) در فارسی (کیومرث) گوئیم.

از فقره ۱۰ یسنای ۲۶- فروهرهای مردان پاك را میستائیم فروهرهای زنان پاك را میستائیم همه فروهرهای نيك توانای پاك پارسایان را از کیومرث تا بسوشیانت پیروزگر را میستائیم.

از دو فقره یشت^۱ ویسنائی که در بالا آوردیم معلوم می شود که اولاً کیومرث يك عنصر آریائی است نه بومی و ثانیاً نخستین بشر است نه نخستین خدیو بهمین دلیل همه فروهرها از کیومرث (که نخستین بشر است) تا (سوشیانت) که بزعم شت زرتشت آخرین خلقت و موعود مزدیسناست و باید در آخر الزمان ظهور کند بدان ترتیب یساده شده است.

کیومرث از نظر بندهش: کیومرث نخستین بشر را اهورمزدا بیافرید (ومدت سی سال در کوهساران تنها بسربرد.

در هنگام مرك از صلب او نطفه ای خارج شده و بواسطه اشعه خورشید تصفیه گردید... الخ اما درباره هوشنگ ص ۱۷۸ جلد اول یشت هادر اوستا مکرر باسم هوشنگ پیشدادی برمی خوریم نخست در فقره ۲۱ از «ابان یشت» و پس از آن در فقره ۳ از درواسپ یشت» در فقره ۷ از «رام یشت» در فقره ۲۴ از «ارت یشت» در هر چهار یشت (هوشنگ پیشدادی در بالای کوه هرا (البرز کوه) بایزدان یشتهای مذکور که «ناهمید» و «گوش» و «وایو» و «ارت» باشند فدیة نیاز نموده و درخواست می کنند که ویرا بزرگترین شهریار روی زمین گردانند که ویرا بدیوها و مردمان و جادوان و پریها و کاویها و کرپانها

۱- یشت - که در اوستا یشتی *Yashti* آمده از ماده کلمه یسنا *Yasna* است که مفهوم ستایش و پرستش دارد. مزدیسنا مزدپرست و دئوسنا دیوپرست «پورداد»

۲- کالوی و کرپان - پیشوایانی بوده اند که مراسم دینی دیوها یا دین «غیر ایرانی» را

چیرسازند که همه دیوها از او بهراس افتاده رو بگریز گذارند که او بدیوهای مازندران و دروغ پرستان ورنه (دیلم گیلان) دست یابد و همه را شکست دهد ایزدان خواهش هوشنگ را اجابت نموده او را کامروا ساختند.

وجه تسمیه هوشنگ: هوشنگ در اوستا هئوشینگه که معنی لفظی آن بقول یوستی Justi کسی که منازل خوب فراهم می‌سازد نام هوشنگ با صفت «پرذات» آمده است که در فارسی پیشداد شده است «پر» بمعنی پیش و مقدم و «ذات» بمعنی داد است که مفهوم قانون از آن استفاده می‌شود یعنی کسیکه در پیش قانون گذارده و دادگری

→

بجا می‌آورده‌اند در گاتها، شت زرتشت مکرر از آنان شکایت میکند که اسباب نگرانی مردمند
ص ۹۳ گاتها

تشابه نام کاوی و کوه که هر دو برهبری معرفی شده‌اند و داستان فریدون و ضحاک که شاهنامه و کتاب دینی ایرانیان آنرا منتسب بسر زمین «ورن» کرده این معنی را بخاطر می‌آورد که ممکن است کوه معروف یکی از کاویها یا پیشوای دین غیر ایرانی بوده که بر ضحاک شوریده و فریدون را یاری کرده است فقره ۳۳ از آبان یشت گوید: «فریدون در مملکت چهار گوشه ورن برای ناهید... قربانی نمود از او خواست که باژی دهاک... ظفر یابد» (درص ۱۹۳ یشتها) و نیز در «بندش» فصل ۲۹ فقرات ۸ و ۹ آمده است: این اژدهاک را که نیز بیوراسب میگویند... در کوه دماوند زنجیر شده است «از کتاب دینی تفسیر استاد پورداد»

از اشاره‌ای که در اوستا «و، و، ۴۵» شده است چنین بر می‌آید که کاویها سلسله داشته‌اند، چنانکه گوید «کاوی دوم بنام «اوسه» usa از ایزد اردوی Ardvi می‌خواهد که او را فرمانروای بزرگ گرداند» — پروفیسور هر تسفلد در کتاب تاریخ باستانی ایران خود که سال ۱۹۳۵ در لندن چاپ شده است حتی نام «اکباتانا» را ماخوذ از نام کاوی و کاوات می‌شناسد که محتمل میدانند بنیادگذار آن، احد از کاویها بوده باشند یا نام کاوی بر آن آبادی مانده باشد، بهر حال کاوی کاوه کاوات کاواتک، کاواتاکان با تشابهی که بانام بعضی آبادیهای گیلان دارند مانند کبته Kabata قابل دقت میشود

نموده (ص ۱۷۹ یشت‌ها)

با مراجعه بسطور بالا که مقتبس از یشتها و تألیفات شادروان پورداد است می‌بینیم هوشنگ هم که در اوستا اولین پادشاه معرفی شده است يك عنصر آریائی است نه بومی گیلان و مازندران، و صفتش پرذات یعنی پیشداد است صحنه داستان قهرمانیش باز در حدود گیلان و مازندران ارائه شده است در رام یشت «کرده ۲ بند ۷» می‌خوانیم (اورا بستود هوشنگ پیشدادی) در بالای کوه هرای بفلز پیوسته - در روی تخت زرین - در روی بالش زرین - در روی فرش زرین - نزد برسم گسترده - با کف دست سرشار.

بند ۸ - از او درخواست نمود این کامیابی را بمن ده تو - ای اند روای زبردست که من دو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن (دیلم گیلان) را برافکنم .

بند ۹ - اند روای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه هوشنگ کامروا گردید .

در این قسمت از سرودها، هوشنگ چیرگی بردو ثلث از دیوهای مازندران و دروغ پرستان ورن را آرزو می‌کند، گوئی که بريك ثلث آنها مسلط شده است. یعنی بسرزمین «مازن و ورن» راه یافته.

در کتاب مقدس ایرانیان از تهمورث که دومین پادشاه معرفی می‌شود دو بار یاد شده است نخست در فقرات ۱۱ و ۱۳ رام یشت دوم در فقرات ۲۸ - ۲۹ زامیاد یشت .

در «رام یشت» تهمورث زیناوند از فرشته هوا درخواست نمود که ویرا بهمه

۱- کرده - از کلمه اوستائی کرت *Careta* می‌باشد که کارد و خنجر است و بمعنی يك قطعه بریده یا برش هم آمده و مفهومش معادل مفهوم «فصل» است در عربی، - کرده اول و دوم یا فصل اول و دوم «پورداد»

دیوان و مردمان و جادوان و پریها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکراسبی در آورده
بر او سوار شود تا بدو انتهای زمین براند.

در «زامیاد یشت» (فرکیانی مدت زمانی به تهمورث زیناوند تعلق داشت از
پرتوآن او در روی هفت کشور پادشاهی نمود تا بدیوها و مردمان و جادوان و کاویها و
کرپانها دست یافت و اهریمن را به پیکراسبی در آورده در مدت سی سال بدو کرانه زمین
همیتاخت از اعمال مشهور تهمورث که در اوستا از آن یاد شده است رام کردن دیوهاست
در یکی از قطعات اوستائی معروف «ره ائوکمدیجا» فقره ۹۱ آمده است تهمورث
زیناوند یونگهان که دیو دیوان را بیمار گاه داشت هفت قسم دبیری (خط) از او
آورد.

همچنین در مینو خرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ اشاره بهمین معنی شده و در روایت
منظوم موسوم به ادبیات پارسیان که مستشرق معروف اشپگل Von. Spiegel
طبع نموده راجع به تهمورث چنین آمده است.
تهمورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت بر او زین نهاد بر پشت او
سوار شد. و هر روز سه بار گردگیتی می گشت. بر سرش گرز پولادین می زد. با او دریا
و کوه و فرازونشیب البرز را می پیمود وقتی که از گردش بر می گشت او را در بند نموده

۱- دریا و کوه همان البرز و دریای خزر است. متنها دریای مجاور البرز را به نام
«فراخکرت» یاد کرده که رودی به نام «اردوی سور» از البرز سرزیر شده و به فراخکرت
می ریزد. بعضی محققان فراخکرت را دریای هند، می دانند در حالی که کوهی که کوهی به نام البرز در
کنار آن نیست به علاوه واژه فراخکرت از حیث معنی و مفهوم [وا اوروکش] را به خاطر
می آورد که به معنی فراخ کنار آمده است نکته دیگر که در نشانی فراخکرت آمده اشاره ای
است که در بسنا ج ۲ ص ۱۴۹ و پاره ۲ از فرگرد ۲۲ شده است که توضیح می دهد «چته چست

جز زخم گرزگران آشام و خوراکی نداشت... الخ
در این قسمت هم می بینیم تمپورث که دومین پادشاه درحاشیه البرزاست، دریا
و کوه و فرازونشیب البرز را می پیماید.

در کرده ۴ بند ۱۵ ایش: جمشید راهم درقله البرز جائیکه رود اردویسور^۱
از بالای آن ببلندی هزار قد آدمی سرازیرگشته و بدریای فراخکرت می ریزد) مشاهده
می کنیم و همچنین در کرده ۶ بند ۳۴ می خوانیم (او را بستود فریدون پسر آبتین از
خاندان توانا در مملکت چهارگوشه ورن... بند ۲۴ از او درخواست نمود که این
کامیابی را بمن ده ای اندروای^۲ زبردست که من باژیدهاک (ضحاک) سه پوزه و سه
کله و شش چشم و هزار مکر دارنده ظفر یابم باین دیو دروغ بسیار قوی و خبیث.
فریفتار جهان. این دروغ بسیار زورمند که اهریمن بر ضد جهان مادی بیافرید. از برای
فنای جهان راستی. الخ
بند ۲۵- اندروای زبردست این کامیابی را باو داد تا اینکه فریدون کامروا
گردید.

→
« دریاچه رضائیه » از بن با دریای فراخکرت اتصال دارد « که این خود دلیلی است
بر همسایگی دریاچه های خزر و رضائیه = ارومیه سابق « به گواهی پاره ۲ از فرگرد ۲۲ »
۱- اردوی: نام یکی از ایزدان است و این نام هنوز بر ارتفاعات جانب شرق سفید
رود بصورت « اردوی سامان » باقی است در ناحیه پیر کوه ۶ ک « دیار جان » و ۱۲ ک
« بی نود »

۲- اندروا: خرد مقدس یا راننده هر دو آفرینش، هم ساخته خرد مقدس هم آفریده
خرد مقدس بمنزله خرد خرد خرد

نتیجه مقایسه

شواهدی که از اوستا و سرودهای مذهبی ایرانیان استخراج و در بالا یاد کردیم همه حکایت از آن دارد که آریائیه‌ها هنگام پیشروی در سرزمین ایران از همه جا بسهولت گذشتند ولی در ورن و مازن یعنی گیلان و مازندران بمقاومت شدید برخورد کردند که برای شکستن آن ناچار بودند بایزدان خود توسل جویند فدیة و نیاز بدهند و از نیروی ایزدان خود برای تحصیل پیروزی استمداد کنند.

هرچند نام قهرمانان نامبرده در Veda ودا، کتاب مقدس آریائیه‌های هند نیز یاد شده است و با توجه بآنکه تاریخ «ودا» تا ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد پیش می‌رود و طبعاً قدیمی تر از اوستای زرتشت است معلوم می‌گردد این قهرمانان، قهرمانان مشترک آریائیه‌های هند و ایران حتی قبل از جدائی این دو دسته آریائی می‌باشند که برای تجلیل آنان هر یک بزبانی و زمانی و مکانی سخن از وصف پهلوانان خود کرده‌اند در اینصورت سرگذشت آنان فاقد ارزش تاریخی می‌گردد.

ولی نکته‌ای که مورد استفاده است اشاراتی است که دلیل اهمیت مناطق مازن و ورن (مازندران و گیلان) می‌باشد. بطوریکه می‌دانیم اوستا متصرفات آریائیه‌ها را در ایران بشرح زیر ذکر کرده است اول «ایران واج» یا کشور آریان‌ها .

۲- سغد ۳- مرو ۴- باختر ۵- نیسایه ۶- هرات
۷- کابل ۸- غزنین ۹- گرگان ۱۰- رخج ۱۱- صفحه هیلمند
۱۲- ری ۱۳- شخر^۱ ۱۴- ورن ۱۵- پنجاب هند ۱۶- خاکمهای
مجاور زرنک .

۱- شخر: درباره موقع جغرافیائی شخر در فصل آینده سخن خواهیم داشت.

از طرز شماره بندی خط حرکت آریائیمها از مشرق بمغرب و انتشار آنها در فلات ایران هویدا است که هیچیک از مناطق بالا از نظر شت زرتشت شایستگی آن نداشته است که صحنه تجلیات قهرمانانه نامداران آریائی تعرفه شود و این خود دلیل بر اینست که در زمان زرتشت یعنی تقریباً دوهزار و ششصد سال پیش شهرت و اعتبار مازندران و گیلان زبانزد عامه بوده و داستانهای از تشکیلات اجتماعی و سازمانهای دولتی و تجارب جنگی و استعداد مردمش از قرنهای پیش بیادگار مانده بود که در تمپه اوستا و احیاء نام قهرمانان آریائی مورد استفاده شت زرتشت قرار گرفته است .

باید این نکته را هم بخاطر داشته باشیم که زرتشت در زمانی ظهور کرد که عده‌ای قابل ملاحظه رقیب دانشمند و مطلع و متنفذ که در درجه اول مغان بودند در مقابل داشت .

چون زرتشت به صفت مصلح آئین مغان و مؤسس دین تجلی کرده بود و ظهورش منافعی با مصالح و نفوذ مغها بوده است ، لاجرم با حریمان بصیر و سرسختی روبرو بود، پس در انتخاب مضامین «اوستا» میباید کمال دقت و احتیاط مرعی میداشت تا بهانه تخطئه و سفسطه بحرفای نامدار که عنوان رهبری قوم هم داشته‌اند نداده باشد. با در نظر گرفتن این شرایط نمیتوان تصور کرد که انتخاب صحنه گیلان و مازندران صرفاً بصرافت طبع شت زرتشت بوده است بلکه بیشتر میتوان اندیشه کرد که انتخاب صحنه مزبور متناسب با دانش و اطلاع مردم زمان از اوضاع روزگاران پیش و مطابق با محفوظات تاریخی و داستانی عامه بود که از نظر زرتشت غیرقابل تخطئه و از نظر مغها قابل تأیید بوده است .

نکته دیگری که شایان دقت است اشاره ایست که در تعبیر کلمه «دئویسنا» شده است که در صفحات پیش گفتیم آنرا دین غیر ایرانی دانسته‌اند وقتی که «مزدیسنا» دین ایرانی معرفی شود طبعاً «دئویسنا» دین بومی خواهد بود که غیر ایرانی می‌شود.. مضافاً چنانکه در پیش گفتیم این دین غیر ^{ایرانی} دارای پیشوایانی نیز بوده است که

بعنوان «کرپان» ها و «کاوی» ها از آنان یادگردیده که قهرمانان ایرانی در ادعیه خود غالبه بر آنها را آرزو می کردند، وجود دین و پیشوایان دینی در ناحیه «مازن و ورن»، به شهادت شت زرتشت و مردم زمان وی و همچنین مردمان قرون پیش از شت زرتشت، خود دلیل دیگری است که مردمان سواحل جنوبی خزر در عهد مقابله با آریائی ها از لحاظ هم بستگی اجتماعی و رشد فکری به مقامی رسیده بودند که وجود قوانین و احکام را برای بقای جامعه خود و تکمیل شیرازه بندی لازم می دانستند و می توانستند نظم و اطاعت را که محصول رشد عقلانی و احترام به حدود و حقوق است بین خود جاری سازند و در مقابل قوم دلبر و تازیه نفس آریائی که از (ایران و ایچ) سرزیر شد و سیزده استان یساکشوران روزی را در نور دید. مقاومت نمایند و در بین کلیه متصرفات آریائی های قبل از تاریخ امتیاز قهرمان سازی را برای خود محفوظ دارند، حال به پرسش مقدر خواننده در مورد تعیین منطقه «ورن» پاسخ می دهیم:

در صفحات پیش طی سرودهای مذهبی دیدیم اولاً در اوستا همه جا نام «ورن و مازن» یکجا و در کنار هم یاد شده است دوم در شرح متصرفات آریائی ها خواندیم گرگان که همان «وهرگان» اوستائی است و در مشرق مازندران و گیلان قرار دارد در ردیف نهمین متصرفه ذکر شده است و (ری) که همان «رگ» اوستائی است و در جنوب البرز قرار دارد دوازدهمین متصرفه معرفی گردیده که پس از استیلای بر آن، آریائیان بسوی «شخر» رانده اند و بعد از تصرف «شخر» رودروی «ورن و مازن» قرار گرفته اند، پس سرزمین «شخر» باید از لحاظ موقع جغرافیائی همسایه دیوار بدیوار «ورن و مازن» و میان قوسی باشد که يك سر آن گرگان است و سردیگر آن ری و مناطق شمالی ری .. در این صورت بهتر است بدو (شخر) را بشناسیم.

شخر :

بعضی صاحبظران «شخر یا چخر» اوستائی را با شاهرود و بعضی دیگر با صفحه خوار منطبق دانسته اند که ظاهراً باید در آن تجدید نظری کنند. زیرا چنانکه گزارش

شده است آریائیان از وهرگان = گرگان بسوی فلات بحرکت در آمدند. در آن روزگار قهرآبرای پیشروی می‌بایست از راه‌های طبیعی استفاده می‌کردند که یا قعرالدره کوهستان بود، مانند دهلیز شاه‌کوه یا از حاشیه رودی مانند رودی که حالیه «قره‌سو» خوانده می‌شود. در هر دو حال برای رسیدن به شهر «ری» لازم می‌آمد از مناطقی عبور کنند که در حال حاضر به نام‌های شاهرود-دامغان-سمنان-ایوانکیف و ورامین نامیده می‌شوند. در این صورت تسخیر - (ری) خود حکایت از آن دارد که شاهرود و صفحه خوارپی سپر آریائیان شده بود. لاجرم سرزمین شخر را باید درجائی دیگر جستجو کرد که همسایه دیواربدیوار مازندران و گیلان باشد. زیرا از شخر که سیزدهمین متصرفه آریائی است تعرض به سرزمین «ورن و مازن» آغاز می‌شود.

بدیهی است چنین منطقه باید در ارتفاعاتی جستجو شود که در جهت شمالی بین ری و قزوین باشد منطقه‌ای که در زمان واحد آریائیان را رو در روی «مازن و ورن» کند.

در این مرحله مناسب است یادآوری کنیم که در جهت شمالی «ری» بین ناحیه ری و قزوین ناحیتی وسیع و کوهستانی قرار دارد = با نام طالقان و الموت با مرکزی بنام «شهرک Shahrak» که یادآور نام «شخر» است و از رود بزرگی مشروب می‌شود بنام (شاهرود) که مجموعه‌ایست از آب نهرها و رودخانه‌ها از جمله (طالقان رود) که از ارتفاعات سرچشمه می‌گیرند و پس از گذشتن از حد جنوبی گیلان یعنی ناحیه لوشان، به منجیل سرازیر شده و به سفید رود ملحق شده بعداً بدریای خزر = دریای مازندران می‌ریزد که نام این رود نیز یادآور نام «شخر» است و شخر رود = شخرود.

مضافاً در مناطق کوهستانی مورد بحث که در فاصله «ری و قزوین» قرار دارند کوره

۱- علاوه بر شهرک طالقان در دوازده کیلومتری ملتقای رودخانه‌های الموت و طالقان رود و در شمال رودخانه الموت ناحیه‌ای بنام «شهرک» وجود دارد که به گزارش جهان‌نگشای جویینی ص ۳۱-۴۳۰ مرکز شهر یاران دیلم و بسیار معمور بوده «که به شهرستان معروف بوده است» این شهرک جز شهرک طالقان است که در حاشیه راست رودخانه شاهرود قرار دارد

راهها و دهلیزها و قعرالدره‌های دیگری هم وجود داشته و دارد که تا دریای خزر (مازندران) پیش می‌رود و قطعاً مورد بهره برداری مهاجمان بوده است مانند راهی از ناحیه ^{خزران} (موروان و سیاخانی) به منجیل راهی دیگر از گردنه (بیورزن) به لوشان همچنین راهی از «وندان و احمد خانی» به لنگرود، و راهی در (امتداد سه هزار) بخرم آباد شهمسوار و راههای دیگری مانند (انبوه و غیره که می‌توانست عامل ارتباط مردم نواحی شمالی و جنوبی البرز کوه بوده باشد و به آریائی‌ها مجال دهد در جبهه‌ای وسیع بسوی شمال تاحد دریای خزر برای دسترسی به راه طبیعی ریگزار ساحلی پیش روند و در عین حال به «ورن و مازن» دست یابند.

با شرحی که داده شد موقع جغرافیائی ورن و مازن که هم مجاور دریا و کوه معرفی شده و هم همسایه «شخر»، معلوم می‌شود که جایی جز گیلان و مازندران نیست منطقه‌ای که در قرنهای بعد حکومتی زیر نام (پت شخرگر) تشکیل داد که بجای خود شرح خواهیم داد.

باید اضافه کنم که در وندی‌دات آمده است «چهاردهمین» کشور پانزدهت که من اهورمزدا آفریدم «ورن چهار گوش» است که در آن «فریدون» قاتل «آزیدهاک» زاده شده است.

چنانکه پیشتر اشاره کردیم فردوسی نیز در شاهنامه خود: زادگاه فریدون را کوهسار جنگلی البرز و مجاور دریا معرفی کرده است، که می‌توان آن را همان ورن چهار گوشه مورد اشاره کتاب دینی ایرانیان دانست.

علاوه بر شواهد مذکور، وجود اعلامی است در محدوده گیلان و مازندران کنونی که نام ورن را به صورتی کامل یا تحریف شده همچنان حفظ کرده‌اند مانند ورن: = ناحیه‌ای از آمل مازندران از دهستان «هزارپی» ۱۶ کیلومتری شمال آمل نك: ص ۱۰۴ تاریخ طبرستان مرعشی.

ورن‌آباد: = که جنگلی بوده بین رستم‌دار و تنکابن و نامش در تاریخ گیلان دیلمان مرعشی ص ۳۰۴ آمده است.

ورن آبی : = که ونابی هم تلفظ می شود از بیلاقهای شاندرمن از تالش گیلان
(نک: ص ۱۳۱ تاریخ ولایات دارالمرزرابینو).

برنه : = از بیلاقهای شفت از شهرستان فومن گیلان

برنه خانی = از بیلاقهای بالای قلعه رودخان مجاور «ماتاخانی» از فومن
گیلان.

بارن = که بارین هم تلفظ می شود در رودبار محمد زمان خانی بین (دریاوک)
و آبادی پنجه علی نک ص ۲۵۹ تاریخ گیلان و دیلمستان مرعشی.

برن Baren = که برین هم (در تالش) تلفظ میشود از بیلاقهای (خشه بر)
نزدیک امیرکوه تالش دولاب گیلان .

۱- در برهان قاطع به تصحیح دکتر معین آمده است: گیل = پهلوی Gel = یونانیان
Gelae نوشته اند در اوستا ناحیتی به صورت ورن Varena آمده که خاورشناسان در تعیین
محل آن اختلاف دارند. طبق سنت زرتشتیان همان مملکت پشخوارگر = طبرستان و گیلان
است... استاد بن نیست «ورنه» راریشه نام گیلان نمیداند چه «Va و Vi» زبان های قدیمی
در فارسی به Go و Gu تبدیل شود مانند: «وراز» یعنی گراز «باگاف مضموم» «ویشاسب»
... یا «ویستر» که گشتاسب و گستر با «گاف مضموم» شده است.

ما علاوه بر آنچه که در بالا «در باره اعلام» گفتیم - و صورت اصلی کلمه ورن و تغییرات
حروف را در آبادیهای موجود ارائه کردیم ، باید یادآور شویم که قاعده ابدال مورد نظر
«استاد بن نیست» عمومیت ندارد. زیرا کلمه ورد Vard که مخفف وردک و [وردوک] است
و در برهان قاطع و دیگر فرهنگها، بامعنی [آبادی] = خرگاه و خانه ای که دارای پوشش علنی
است [آمده است و پسوند نام آبادیهای مانند ایورد و باورد میباشد با همان مفهوم بصورت
[گرد = Gard = Gerd] پسوند نام آبادیهای دیگر شده است مانند داراب گرد - هشت
گرد - دستگرد. آنچنان که واژه [وروتن = باوریدن] بمعنی باور کردن و پذیرفتن در فارسی
«گرویدن» با گاف غیر مضموم شده است، با مرآتب مذکور اشکال استاد بن نیست قابل حل است

پرن کوه = **Paran.K.** که پرن کوه هم خوانده میشود در رانکوه از شهرستان رودسر، و رودخانه‌ای که بهمین نام در آن جاریست.

ونی **Vani** = قله معروف فومنات

ولنی **Valni** = بامبدل شدن (ر) به (ل) بین قشلاق رحیم آباد و ناحیه ییلاقی شوئیل در «اشکور» از شهرستان رودسر گیلان.

گلن کش **Gelan.K.** = با مبدل شدن (ر) به (گ) و (ر) به (ل) با پسوند کش = گلن کش - یعنی «گوشه گیلان = آغوش گیلان» در هشت کیلومتری آمارلو ۱۸ کیلو متری غرب دیلمان گیلان .

گلی **Golay** = در کله پشته شمسوار با طایفه‌ای بنام «گلی جان» بادوم مفتوح» گلیان **Galyan** = به فتح اول و سکون ثانی از «جند رودبار» مجاور اشکور از شهرستان رودسر گیلان که یادآور نام «ورن» است با تغییراتی که بمروور دهور در تلفظ و ثبت آن روی داده تا بصورت گل - گلی - گلای - گلن - گلیان در آمده است نامی که جغرافیا نویسان قدیم بهمین صورت از آن یاد کرده‌اند و هنوز متداول است.

گیل - گیلان

در بخش پیش تحول نام ورن را به گواهی اعلام موجود ارائه کردیم. اما «گیل - گیلان» که به زبان پهلوی «گل = Gel» و به تازی «الگیل» ثبت شده است، در نیمه اول قرن میلادی از طرف «کایوس پلینوس **Pline**» با نام «گلای **Gelae**» معرفی شده است.

شودزکو = خوچکو در کتاب تاریخ گیلان به نقل از «پلین - و - دوسنت کروآ» و «دنیس لوپری به ژت» قوم گیل را از اخلاف «کادوس» قدیم معرفی می کند . که از زمان «ژوستینین» امپراطور روم پس از دفع حمله «آماردها» بر ارتفاعات شرقی گیلان

مسلط شده‌اند. درباره سلاح این قوم نیز گفته است عبارت بود: از سپرونیزه و شمشیری که از شانه آویزان می‌شد و سه زوبین و يك خنجر که بدست چپ می‌گرفتند.
اریستوفن اقوام جنوب خزر را چنین معرفی می‌کند: از شرق به غرب غیر گانیان -
مردها - اناریکان - کادوس - البانی - کاسپی - اوتیان .

استرابن، جغرافیادان عهد قدیم که در فاصله ۴۰ ق م تا ۴۰ بعد از میلاد میزیسته و در کتاب ۱۱ فصل ۸ خود آورده است که: در نواحی شمالی کوه «پراخواتراس» یعنی همان سلسله البرز که حائل بین نجد ایران و گیلان و مازندران است «اقوام گیلای Gelae و کادوس Cadusi و ماردی و بعضی قبایل گرگانی زیست می‌کنند و بدین ترتیب جایگاه گیل-گیلان را نشان می‌دهد.

(سر آرنولد ویلسن Sir A. Wilson) در کتاب خود چاپ ۱۹۳۲ ص ۳۸ در باره اقوام مزبور گوید: این اقوام از ساکنان اولیه ایران بوده‌اند و اولاد آنان هنوز در گیلان و مازندران در سواحل بحر خزر دیده می‌شوند و می‌افزاید «این مردمان بوسیله اقوام بادیه نشین آریائی زبان از سرزمین خود رانده شدند، و این امر از دوهزار سال قبل از میلاد آغاز شده و قرن‌ها ادامه یافت».

در کلیات بارتولد ج ۱ بخش ۱ ص ۶۵۴ جایگاه «گل» ها چنین ارائه شده است: از شرق به غرب «گل‌ها» بعد «کادوس» بعد «ماردها» بعد «کاسپی».

دوخانیکیف در ص ۶۳-۵۹ در کتاب خود «یادداشت درباره مردم شناسی ایران» به نقل از «دوهوسه duhusset» اندازه سرگیلانی و مازندرانی را چنین وصف می‌کند. حداکثر طول پیشانی تا پشت سر ۱۸۳-۱۸۴- حداکثر عرض ۱۵۴ بلندی سر ۱۰۶ محیط سر ۵۵۸ شاخص سر ۸۴ که این شاخص نظیر شاخصی است که «شارل دو اوژفالوی de Uj Falvey» به سال ۱۸۹۵ میلادی با جزئی تفاوت برای سر «ایرانی» مشخص کرده است.

در حال حاضر محدوده‌ای بنام گیل و گیلان شناخته می‌شود که در قسمت مربوط

به وضع جغرافیائی توضیح داده شده است.

استنتاج از شواهد

باشرحی که درپیش دیدیم باین نتیجه می‌رسیم که شاهنامه تلفیقی از داستانهای بومی و آریائی است که صحنه عملیات قهرمانان آن داستانها، گیلان و مازندران بوده است.

دیگر اینکه این داستانها چه در عهد فردوسی و چه پیش از آن یعنی زمان شت زرتشت در نظر عوام و خواص بصورت افسانه تلقی نشده بلکه واقعیتی محسوب گردیده زیرا آثاری از انکار مردم زمان بدست نیامده، خاصه در مورد تصادم و جنگهای که يك طرف آن «ورن» بوده است.

اعم از اینکه اولین پادشاه یا کلدخدا، کیومرث باشد یا هوشنگ، ذکر این نکته که نطفه سلطنت در دامن البرز و همسایگی مازندران تشکیل شده است، قابل توجه است و اشارات مربوط به جنگهای چندین ساله که نشانه قدرت اجتماعی و سازمانهای منظمه است، قابل تدقیق می‌باشد. با توجه باینکه از نظر تاریخ و دانش تاریخی هم می‌توان باین حقیقت قائل شد که جمعیتهای بشری غالباً مناطقی را برای سکونت اختیار مینمودند که از لحاظ و فورآب و استعداد زمین و شرایط دفاعی و ممتاز باشد و نواحی جنوبی بحر خزر که شامل گیلان و مازندران می‌شود، دارای این شرایط بحسد کمال بوده است. از سوئی دریا از طرفی کوه و وجود جنگلهای انبوه، و رودها و چشمه سارها، و مراتع و حاصلخیزی اراضی، امکان تشکیل واحدهای اجتماعی را دور از گزند مردم بیگانه میداده است.

همین امکانات موجباتی فراهم آورده بود که گیلان و مازندران با احساس فراغتی متناسب تر بتحصیل شرایط بهتر تا آن حد موفق گردند که در زمان برخورد با آریائیمها در حدود قرنهای بین ۱۴ و ۲۰ قبل از میلاد ابراز موجودیت کنند و موجودیتی که قابل انعکاس در کتاب دینی شت زرتشت باشد.

چون نیل بچنین امتیاز تشکیلاتی نتیجه فعالیت قرون است پس باید این نتیجه را بپذیریم که اساس تشکیلات خانواده و قبیله قرن‌ها پیش از ورود آریائیها در گیلان و مازندران گذاشته شده و برای تنظیم روابط افراد و سازش منافع فرد با مصالح اجتماعی و قومی، مقرراتی متناسب زمان موجود بوده است که همین نکات محصول ترقی فکری و بهره‌مندی از تجارب قرون شناخته می‌شود.

www.tabarestan.info
تبرستان

آتش و صنایع آتشی

اما درباره ترقی فکری و کشف آتش و پیداشدن تفکر صنعتی و شناسائی صنایعی که به کمک آتش ابداع گردیده است. هر چند کتابهای دینی ایرانیان و شاهنامه فردوسی مدارکی ارائه ننموده‌اند ولی کاوش‌هایی که توسط دانشمندان و محققان در اواخر قرن گذشته و در جریان قرن اخیر در نواحی جنوبی خزر و ماوراء خزر شده است هر چند پرمایه نبوده ولی اسناد و مدارکی بدست داده است که تاریخ تمدن ساکنان این حدود را خیلی جلوتر از زمان هجوم آریائی‌ها مینمایاند.

مثلا در سالهای ۱۲۶۷ الی ۱۲۶۹ شمسی. م. ژ. دمرگان در طالش گیلان. و مناطق همجوارش مانند اقااولر- کتور قلعه‌سی «قلعه گبرها» - شاگل دره - نمین امیر تومان - حسن زمینی- کلات قلعه و لنکران چه بردامنه کوه و چه در حاشیه دره‌ها آثار زیادی از ظروف سفالین درشت، قرمزخاکستری یا سیاه‌رنگ و هم‌چنین ظروف سنگی و مفرغی و اسباب‌خانه و ابزار و آلات صلح و جنگ اعم از زیورآلات یا اسلحه گوناگون از قبیل کارد- خنجر، پیکان و- گرز کشف نموده بود که بعضی از آن آثار قابل مقایسه با آثار مکشوفه لرستان و آسیای صغیر بوده است و مربوط به دوران برنز «۲۱۰۰ پیش از میلاد»

همچنین حوالی سال ۱۲۸۸ شمسی در محل تاریخی «آنو» نزدیک عشق آباد توسط مؤسسه «کارنه‌جی امریکائی» به دستیاری (پوم‌پلی‌آثاری) کشف شد. از قبیل سفالهای منقوش و سفالهای خاکستری تیره رنگ و هم چنین ظروف سفالین ساده یارنگارنگ بانقوش دندانه دار که قابل مقایسه با آثار مکشوفه از طبقات ۲ و ۳ تپه حصار دامغان و طبقه ۲ سیلک کاشان و هم چنین شیوه ساخت بعضی از آنها به شیوه ساخت بعضی آثار سومری بود.

باز در سال ۱۳۱۰ شمسی هیئتی دیگر از دارالعلوم کانساس سیتی به دستیاری دکتر ولسین (F.R. Wulsin) بایران آمدند و در تورنگ تپه در ۱۹ کیلومتری شهر استرآباد و شاه تپه ۱۳ کیلومتری شمال غرب شهر استرآباد حفاریاتی دست زدند آثار از ظروف سفالین و اشکال زن و مرد و اثاث خانه و زیورآلات و اسلحه یافتند که اشیاء مکشوفه طبقه زیرین آنها قابل مقایسه با ظرفهای تحصیل شده از تپه حصار دامغان و احتمالاً مربوط به اواخر هزاره سوم قبل از میلاد بوده است (نک : ایران باستان لوئی و اندنبرگ ترجمه عیسی بهنام صفحات ۱۴-۷) گزارشی از پیرنیا در تاریخ ایران باستان ص ۵۷ آمده : که تشابه بعضی از این آثار با اشیاء منکشفه « سومر » جلب توجه کرد بنا براین بعضی علماء حدس زدند که بین تمدن سومر و ماوراء بحر خزر ارتباطی بوده و شاید سومریها از طرف شمال به سواحل خلیج پارس رفته اند .

باید بخاطر داشت که تاریخ تمدن سومریها از پنجمین هزار سال پیش از میلاد بالاتر می‌رود و همچنین باید به یاد آورد که هرگونه ابداع و اختراع در هنر و صنایع محصول تلاشهای فکری و عملی و تجسس و ممارست قرن‌هاست وقتی قبول کنیم که مردم ساحلی خزر اعم از طالش در غرب مازندران و گرگان در مشرق در قرنهای پیش از ورود آریائیها

* درص ۳۳ تاریخ ایران باستان آمده است « در گورگان آنو » « بین مرو و عشق آباد » بعضی اشیاء یافته‌اند که شباهت به اشیاء سومری و عیلامی داشت بنا بر این حدس می‌زنند شاید سومریها و عیلامیها در کوهستانهای شمال ایران بوده‌اند و بعد بواسطه مهاجرت مردمانی به ایران، یا از جهت دیگر از این جاها بطرف مغرب مهاجرت کرده‌اند .

فی المثل در هزاره سوم پیش از میلاد و پیشتر از آن در مقام تفکر صنعتی بآن مرحله از ترقی فکری رسیده بودند که برای تأمین احتیاجات خود و حفظ بقای جامعه خویش در صدد اختراع و تکمیل آن شده‌اند فی المثل از آتش برای پختن گل و ساختن کاسه و کوزه استفاده نمودند .

یاسنگهای زردار و مس دار را شناخته و با آب کردن آنها تحصیل فلز کرده و فلزات مزبور را جهت تدارک لوازم صلح و جنگ به قالب ریخته‌اند. پس باید قبول کنیم که تاریخ تمدن آتشی مردم دریاکناران در زمان‌های دورتر آغاز شده است و همچنین باید در نظر داشت با فقدان معرفت جغرافیائی و نبودن وسائل ارتباطی چقدر وقت و زمان لازم بوده است تا مردم ساحل بحر خزر بتوانند راه وصول برأس خلیج پارس را شناخته و خود را به سومر برسانند و صنایع خود را عرضه کنند یا بانگاره‌های صنعتی آنان دست یافته بسرمین خود منتقل نموده و بنا استفاده از طرح و راه و رسم سومری مستقلاً بکار هنر و صنعت مشغول گردند توجه بهمین گفته نیز، تاریخ تمدن مردم سواحل جنوبی بحر خزر را خیلی پیش میبرد .

يك پيشنهاده

نباید فراموش کنیم که بعضی از محققین بر اثر تحقیقات دامنه داری که در سرزمین سومر کرده‌اند و هنوز هم ادامه دارد تاریخ تمدن سومری را تا هشت هزار سال پیش برده‌اند اگر تشابه آثار مکشوفه گیلان و سومر بعقیده بعضی از دانشمندان دلیل ارتباط اقوام جنوبی و شمالی باشد میتوان از نتایج تحقیقات و کاوشهای سرزمین سومر بنفع تاریخ تمدن نواحی گیلان و مازندران و گرگان نیز استفاده نمود و اگر در گیلان و مازندران مخصوصاً در ارتفاعاتی که جنگلها کم پشت میشود یا در حاشیه آمو دریای کهن کاوش‌های علمی دامنه داری آغاز گردد بی شك منابعی تحصیل خواهد گردید

که بتواند بروشنی مسائلی که مورد تردید و ابهام است کمک کند آنچه مسلم است اینست که وضع اقلیمی و رطوبی بودن اراضی ، باعث فساد آثار مدفونه میشود و جنگلی بودن منطقه که بسیاری تپه‌ها و اطلال را به مرور زمان دربر گرفته و مستور داشته است ، موجب بی توجهی علماء و محققان گردیده است . اگر نظر کاوشگران به قلاع و ساختمان‌ها و گورستان‌هایی که در نواحی جنگلی و کوهستانی موجود است و در حال حاضر بصورت تپه‌های جنگلی به نظر میرسد ، جلب شود . ای بسا هر یک از آنها گنجینه‌ای از آثار و تمدن مشرق‌بدست دهد و روشنگر گوشه‌ای از تاریخ تمدن باشد .

به شرح دلائل و شواهدی که گذشت میتوان با اطمینان گفت که گیلان همان « ورن »^۱ اوستائی است که نامش هنوز بر بعضی آبادیهای کنونی باقی مانده است . و مازندران همان (مازن) اوستائی است که همسایه و همبسته گیلان معرفی شده و مردمشان به روزگار هجوم آریائی‌ها باقوای مهاجم مقابله داشته‌اند و « شخر » نیز کشور یا واحد مدنی مستقلی بوده در جنبه جنوبی البرز کوه که وسعت خاکش تا مرزهای گیلان و مازندران ممتد میشده و از حیث شهرت و اهمیت در مرتبه‌ای بود که سرزمینهای جنوبی و شمالی آن از نام « شخر » نام و نشان می‌گرفتند فی‌المثل سرزمینهای جنوبی آن را « پت شخر - پتوش آری یا پتیشواریش » میخواندند با مفهوم « پیش روی شخریار و به شخریابه شخر کشیده شده » و سلسله جبال را « شخر گر » با مفهوم « کوه شخر » و جهت شمالی را « پت شخر گر » یا « پت‌شخوار گر » مینامیدند با مفهوم « به شخر کوه

۱- « ورن » و « مازن » نام سرزمینی واقع بین البرز کوه و دریای خزر است که بگواهی جنرافیاشناسان و تاریخ‌نویسان روزگاران پیش ؛ مسکن اقوام گلای Gelae . و « مادی » و بعضی اقوام هیرگانی « تپور » ها و « کادوسی » ها بوده است . به گزارش بعضی تاریخ‌نویسان بر سر راه بعضی اقوام مانند آریائی‌ها که از جای خود کنده شده و بسوی غرب و جنوب براه افتاده بودند ، قرارداد شدند و همچنین پناهگاه قبایل و مردمانی که بر اثر هجوم آریائی‌ها به ناچار جاتهی میکردند و به مناطق ورن و مازن روی می‌آوردند .

کشیده شده . مقابل شخر کوه » .

باید دانست که واژه « گر » با اول مضموم در زبان آریائی به معنی « کوه » است که باهمین لفظ و معنی در زبان روسی باقی مانده است نکته دیگری که قابل ذکر است وجود اعلامی است که هنوز یادآور نام شخر و شخر کوه یا چخر و چخرگر میباشد که از آن جمله است چند رشته از البرز کوه که در جهت غربی قزوین واقع است و از جنوب به شمال پیش رفته و قزوین را از زنجان جدا میکند نام این رشته های متوازی که راه طبیعی بین سلطانیه و طارم و شهرستان رودبار گیلان هم میباشد « چرگر » خوانده میشود که نام « چخر اوستائی یا شخر را با پسوند « گر » تداعی میکنند و همچنین رشته کوهی در گیلان با نام « چرکوه » که از جنوب به « داماش امارلو » و از شمال به « دیلمان » و از جانب غرب به « کلیشم » ارتباط دارد که یادآور نام « چخرگر » ارستائی و شخرگر یا شخرکوه روزگاران بعد است .

حال که موقع جغرافیائی و مشخصات ورن و مازن و چخر توضیح شد میپردازیم به تعریف اتحاده ای که بر دامن شمالی و جنوبی شخر گریا شخر کوه تشکیل یافته و مشتمل بود بر گیلان و مازندران و رویان و دماوند و شاید قسمتی از آذربایجان که حد شمالیش دریای خزر بود و حد جنوبی آن دامنه های روبه فلات البرز که در تاریخ بنام « پتسخوارگر » یا کشور به کوه شخر کشیده شده، ثبت گردیده است .

پتسخوارگر - در سندی که مربوط به سالهای ۲۱۲- ۲۲۶ میلادی است و از عهد ساسانیان به جای مانده و ذیل نام « نامه تنسر » چاپ و منتشر شده است نام « پتسخوارگر » آمده است سند مذکور را داذبه پارسی « عبدالله مقفع » از پهلوی به عربی و ابن اسفندیار از عربی به فارسی برگردانده و در سال ۱۳۱۱ هجری خورشیدی به سعی و تحقیق شادروان مجتبی مینوی با حواشی و توضیحات در مطبعه مجلس شورای ملی به چاپ رسیده است .

در دیباچه سند مذکور یا نامه تنسر چنین آمده است « جشنسف » « گشنسب » پادشاه فدشوارگر و طبرستان بود . به حکم آنکه اجداد جشنسف از نسابیان اسکندر

به قهر و غلبه زمین فدشوار گرباز ستده بودند و بر سنت ملوک پارس تولى کرده، اردشیر « سرسلسله ساسانیان » با او مدارا می‌کرد و لشکر به ولایت او نفرستاد الی آخر » .

از این مختصر معلوم میشود که مردم گیلان و مازندران پس از وفات اسکندر قیام کرده و به قهر و غلبه سرزمین اجدادی را از تصرف جانشینان اسکندر به در آوردند و مملکتی تشکیل دادند که تا طلوع کوکبه اردشیر ساسانی همچنان منزلت و اعتبار داشت با ظهور اردشیر و اقداماتی که در جهت همبستگی اقوام و شهریان ایرانی آغاز شده بود هیرید زمان که « تنسر » نام داشت و حامی بزرگ اردشیر ساسانی بود نقش مهمی بر عهده گرفته بود که عبارت بود از ارسال رسل و رسائل به منظور ترغیب شهریان و بزرگان آن روزگار به یاری اردشیر و احیاء عظمت شاهنشاهی . از جمله شهریان که دعوت به اتحاد شده بود جشنسف شهریار پتسخوار گربود که به ندای هیریدان هیرید مزبور یعنی تنسر پاسخ مساعد داده بود بدنبال چنین مکاتبات بود که حکومت گشنسب بر قلمرو فرمانروائیش شناخته و تأیید شد که در نامه مجدد تنسر به شهریار پتسخوار گربودان اشاره شده است که آن نامه چنین شروع میشود .

« از جشنسف شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوار گربو » گیلان و دیلمان و رویان و دهمباوند « نامه‌ای پیش تنسر هر بندهر ابده رسید . خواند و سلام می‌فرستد و سجده می‌کند الخ » چنانچه پیداست اردشیر و حامی بزرگ وی که رئیس جامعه روحانی زمان بوده است او را همچنان به خطاب شاهی مباهی کرده‌اند .

از روایت ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان چنین برمیآید که فرزندان گشنسب تا عهد قباد بن فیروز ساسانی بر بعضی مناطق مزبور فرمانروائی داشته‌اند که از آن پس نیز عنوان پادشاهان یا فرمانروایان آن خطه پتسخوار گرشاه پدشخوار گرشاه یا فدشوادجر شاه یا فرشوار گرشاه بوده است .

آنچنان که در عهد یزدگرد سوم پادشاه ساسانی نیز عنوان پدشوار گربو شاه به گیل گیلانشاه شهریار وقت گیلان اعطاء شده بود زیرا او موفق گردیده بود بر حوزه

حکمرانی آذر و لاش حاکم طبرستان دست یابد و فرمان خود را بر گیلان و رویان و مازندران و دماوند جاری سازد که در تاریخ طبرستان مرعشی منعکس شده است .

نکته دیگری که شایسته تذکار است اینست که بروزگار ساسانیان در تفسیریک فقره از وندی دات آمده است که « ورن از پتسخوار گردیلم » است هم این تفسیر که « ورن » را از پتسخوارگر و پتسخوارگر را جزئی از دیلم معرفی میکند گویای این نکته است که در عهد ساسانیان سلسله جبالی را که حدفاصل بین مازندران و گیلان از طرفی و نجد ایران از طرف دیگر بوده است در محدوده دیلم بحساب میآوردند .

باید بخاطر داشت که همین سلسله کوهها را استرابن جغرافیا شناس یونانی به نام « پاراخواتر » *Para Khoatr*^۱ یا « پاراخواتراس » معرفی کرده و در کتاب ۱۱ فصل ۸ خود چنین آورده است : در نواحی شمالی این کوهها اقوام گلائی *Gelace* گیل و کادوس « گیلهای طالش و گالش کنونی » و ماردی *Mardi* و بعضی قبایل گرگانی زیست میکنند .

در قدیمی ترین کتیبه یا سندی که از سال ۶۷۳ قبل از میلاد از « اسار هادون *Esarhaddon* آسور حیدین تاریخ پیرنیا » پادشاه آسور بجا مانده حدود « پتوش آری » که بر دامنه جنوبی پتسخوارگر قرار داشته چنین توضیح میشود : « اما سر زمین پتوش آری در حاشیه صحرای نمک در میان قلمرو « مادی » های دور دست است که کوه (بیکنی *Bikni*) یعنی کوه لاجورد « دماوند » حد آن محسوب میشود .

۱- خو آتراس *Khoatras* بر قسمت شمالی سلسله جبالی اطلاق میشد که « زاگرس » هم نامیده میشود « نک » نقشه عهد قدیم پیوست کتاب « پاراخواتراس *Para Khoatras* که دارای مفهوم « پیش روی خو آتراس » یا « ورای خو آتراس » میباشد، همان سلسله کوهی است، بین سرزمینهای گیلان و مازندران و فلات ایران که سلسله البرز است و حائل بین سرزمینهای جنوب خزر و نجد ایران، که از دیدگاه جغرافیا شناسان غربی « ورای خو آتراس » دیده و معرفی شده است .

در کتیبه داریوش اول که در حوالی سال ۵۲۲ ق م در نقش رستم نویسانده شده است نام منطقه مذکور «پتیشو آریش Ptishoarish» ثبت گردیده است .
به نظر میرسد در سطور بالا بقدر کفایت موضع شخر - و پتیشوار - و پتیشوارگر نمایانده شده باشد اینک میرسیم به شناسائی - سومر یا شوهر

سومر - شوهر

در بخش پیش از قومی به نام (سومر - شوهر) یاد کردیم که تشابه آثار مکشوفه در شمال ایران را با آثار آنان دلیلی بر وجود ارتباط بین آن قوم و مردم شمال ایران دانسته اند . پی بردن به اهمیت چنین ارتباط ایجاب میکند که درباره سومر و دوران نامبرداریش و همچنین از مردم سومر و آثاری که بجای گذارده اند مطالبی لو آنکه به اجمال باشد ذکر کنیم .

قوم سومر که منطقه فرمانروایشان در رأس خلیج فارس بین دو رود دجله و فرات نشان داده شده است تا صدسال پیش قومی ناشناخته بود . بهمین علت آثاری که در نواحی مختلف بین دو رود مذکور کشف میشد غالباً به نام بابل - یا آشور یا اقوام دیگر ثبت میشد تا وقتی که طی سالهای ۱۹۰۰-۱۸۸۹ میلادی از بن اطلال آن منطقه الواحی سفالین بدست آمد که بر آنها نوشته‌هایی منقور بود و نظر باستان شناسان و محققان را جلب کرد لاجرم آن الواح و الواح دیگری را که در سالهای بعد کشف گردید به موزه‌ها انتقال داده و استنساخ کردند و مورد مطالعه و بررسی قرار دادند به از حروف و کلمات آنها پی بردند و به مفاهیم نوشته‌ها و زبانی که بیش از دو هزار سال از مرگش گذشته بود آشنا شدند و به ترجمه و تفسیر نوشته‌ها پرداختند در نتیجه به منبعی غنی و سرشار از مواد مختلف رشته‌های متنوع فرهنگ بشری دست یافتند که از اواخر هزاره چهارم قبل از میلاد به یادگار مانده بود .

محققان و دانشمندان باستان شناس بعد از مطالعه و بررسی مندرجات الواح مذکور با تمدنی روبرو شدند که به زعم آنان از قدیمی ترین و خلاق ترین تمدنهای جهان بود

که امروز بنام (تمدن سومری) معروف شده است یکی از دانشمندان به نام «فلیندرزپتری». خط سومری را که بدواً تصویری بود دارای گذشته هفت هزار ساله معرفی کرده و قائل است این خط از سرزمین‌های سواحل شرقی مدیترانه بوسیله بازرگانان از راه دریا به مصر رسیده و مورد تقلید قرار گرفته است «ویل دورانت» در بخش سوم از تاریخ تمدن : خط تصویری مصر را مقتبس از خط تصویری سومری معرفی میکند (منتها در عهدیکه خط سومری هنوز به دوره کمال خود نرسیده و وارد مرحله خط صوتی میخی نشده بود) دانشمند سومرشناس دیگری که اوقات زیادی را صرف ترجمه و تفسیر الواح سومری کرده است بنام «ساموئل کریمر». در کتاب خود (الواح سومری) چنین آورده است «سومری‌ها شیوه نگارش بر الواح گلی را ظاهراً در اواخر هزاره چهارم پیش از میلاد ابداع کرده‌اند» (بعبارت دیگر دارای خط بودند ولی برای تدوین مطالب که قابل ضبط و ربط و انتقال به آینده باشد وسیله بادوامی نداشتند تا وقتی که فکرشان متوجه استفاده از لوحه‌های سفالین شد).

ظاهراً سومریان در زمینه کارهای مدنی و فرهنگی پیوسته کوشا بوده‌اند زیرا با توجه به الواح آنان معلوم میشود که خط تصویری را در نتیجه ممارست توانستند مبدل به خط صوتی میخی کنند با رسیدن به مرحله خط صوتی قادر شدند آثار ادبی و اجتماعی و علمی و فلسفی خود را نوشته و عرضه کنند که این آثار بر هزاران لوح ثبت شده و همراه با دیگر آثار صنعتی و هنری اعم از سفالین و فرغی بدست کاوشگران رسیده است ، هر چند مندرجات بسیاری از الواح هنوز به زبانهای زنده برگردانده نشده است ولی از ترجمه تعدادی از آنها این نکات معلوم و مسلم شده است که سومریها قرن‌ها پیش از میلاد مسیح و حتی پیش از تورات در زمینه‌های مختلف، به پیشرفت‌هایی نائل شده بودند که از جمله علائم پیشرفت، تأسیس مدارس است برای تعلیم خط و سواد، تنظیم قوانین و رویه قضائی است برای احترام به حدود و حقوق. تدوین دستورهای است در زمینه کشاورزی- خواص درمانی بعضی املاح و گیاهان و تنظیم اسناد پزشکی، و نسخه نویسی و تنظیم فهرست آثار مکتوب زبان ، تدوین تاریخ و داستانهای

قهرمانی و حماسی تربیتی است (که قسمتی از آنها در تألیفات قرون بعد اقوام دیگر راه یافته است مانند (موضوع طوفان) و نتیجه صبر و شکیبائی و «افسانه گیلگمیش» که قرن‌ها بعد از سومریان بصورت طوفان نوح و صبر ایوب در کتب اقوام سامی آمده است) مهم‌تر از همه تشکیل شوراها^۱ شهری است که تصمیماتشان مطاع بوده است.

۱- بنا بر اساطیر سومری پس از طوفان، سلطنت در شهر کیش طبق فرمان آسمانی مسلم شد همزمان در جنوب کیش شهر ارك Erekh روز بروز قویتر میشد لاجرم پادشاه کیش تصمیم به تهدید و تعرض به شهر «ارك» می‌گیرد و بوسیله پیکری به گیلگمیش پادشاه «ارك» و فرمانروای «گولاب» ابلاغ میکند یا جنگ را پذیرا باشد یا تسلیم کیش شود از این پس بقیه ماجرا را از زبان شاعر سومری که بر لوحه‌ای نقرشده و آن لوحه بدست آمده است بشنوید. گیلگمیش موضوع پیام پادشاه کیش را در مجلس شیوخ طرح کرد و گفت «ص ۴۶ الواح سومری ترجمه داود رسائی»
نباید تسلیم خانه کیش شد. باید آنرا با سلاح واژگون ساخت؛ مجلس سنای این شهر به گیلگمیش پاسخ داد.

بهرتر است تسلیم خانه کیش شویم و دست به سلاح نبریم.

گیلگمیش فرمانروای گولاب.

که برای آلهه اینانا، کارهای قهرمانی انجام داده بود: به سخنان نمایندگان مجلس شیوخ گوش نداد.

یکبار دگر گیلگمیش فرمانروای گولاب.

در برابر جنگاوران شهر خود موضوع را مطرح کرد و چنین گفت:

تسلیم خانه کیش نشوید و آنرا با سلاح ویران سازید.

مجلس جنگاوران در پاسخ گیلگمیش چنین گفت.

تسلیم خانه کیش نشوید و آنرا با سلاح زیرورو کنید.

آنگاه گیلگمیش فرمانروای گولاب.

از سخنان جنگجویان شهر شادکام شد.

در این مقام مناسب است یادآوری شود که سومریها دارای شهرهایی آباد بودند (مانند شهر اور - اوروک - اریدو - ارك - کلاب - کیش - لگاش - نیپور و غیره) به اعتقاد سومریان سرنوشت هر شهر آویخته به اراده خدای خاص همان شهر بود. حاکم یارثیس شهر که (پاتسی Patesi) خوانده میشد نماینده زمینی خدای خاص شهر و مجری اراده او به حساب میآمد.

و اولین وظیفه اش تأمین و تضمین امنیت بود و بهره‌مندی از شور و مشورت شورای شیوخ و شورای جنگاوران،

اینک هستند

به گزارش «ساموئل کریمر» در کتاب الواح سومری ص ۶۹، مندرجات یکی از الواح سومری که در «نیپور» کشف شده و به شماره ۳۱۹۱ در موزه شرق باستانی استانبول نگهداری میشود چنین است: پس از آفرینش جهان و تعیین سرنوشت سومر و شهر (اور) آنو و انلیل، که برجسته‌ترین خدایان سومری هستند (نانا) خدای ماه را به فرمانروایی شهر «اور»، برگزیدند (نانا) نیز (اورنمو urnammu) را بعنوان

→

و نتیجه کار بدافع نظر گیلگمش صورت پذیر شد، باید یادآوری شود که گیلگمش از بزرگترین قهرمانان سومر معرفی شده است و درباره وی شاعران و سخن پردازان شعرها و داستانها نوشته اند که آن نوشته‌های عهد سومری که منقور بر الواح سفالین بود بدست آمده است نام «گیلگمش» حتی پس از انقراض سومر در بین مردم بابل و آسور زنده ماند که داستانهای حماسی سومری را ذیل نام «گیلگمش» منتها بروفق اندیشه‌های زمان خود اصلاح کرده و نوشتند و بر جای گذاشتند از جمله افسانه‌های «گیلگمش» سفر بسرزمین دوردست زندگان است که در این سفر با «هنت اهریمن» که بر سر راهش کمین داشتند مقابله میکند و غالب میشود و بالاخره به درختانی که منظورش بود میرسد و آنها را از ریشه بر میکند تا بشهر خود برای ساختمانهای «ارک» بیاورد و آخرین اهریمن را که اژدها بود می‌کشد و لااخر آن را مقابل الهه «انلیل و نلیل» عرضه میکند «این داستان قصه رستم و هفتخوان را که قرنهای بعد در اشعار حماسی ایران آمده است بخاطر میآورد»

نماینده زمینی خود انتخاب کرد که برسومر و «اور» حکم براند
باید یادآوری کنم که اورنمو urnammu یکی از پادشاهان معروف
سومر و اولین قانونگذار، بود که نامش به صفت نماینده زمینی خدای خاص شهر یعنی
(نانا) در این سند آمده است.

عقاید دینی سومریان: سومری‌ها قائل به وجود گروهی از ایزدان بودند که هر یک
را مدیر و ناظر امر مخصوصی در جهان میدانستند در بین آنها هفت ایزد را (ایزد برتر)
میخواندند که بریاست برترین ایزد باخدای خدایان انجام وظیفه میکردند و فرمان
آنها در رشته مخصوص بخود بی چون و چرا بکار می‌بستند.
خدایان سومری نیز به دو دسته نرو ماده تقسیم می‌شدند نر یا پیشوند (ان) و
ماده یا پیشوند (نن) مشخص میگردید انلیل و نلیل که اولی خدای نر (هوا = دم) بود
و دومی خدای ماده هوا یادم.

در بین خداهای سومری ایزدی هم عنوان (ایزد دره‌های عمیق) را داشته است
وجود چنین عقیده ریشه دار و کهن و دلایلی دیگر موجب شده است که باستان‌شناسان
و محققان جلگه بین‌النهرین را که فاقد کوهستان و دره‌های عمیق است وطن اصلی
سومری‌ها ندانند و آنها را قومی کوهستانی بشناسانند که از وطن اصلی خود بدلیلی
از دلایل جدا شده و بسوی بین‌النهرین یا فضای آزاد سرازیر شده‌اند. پیداشدن آثار
صنعتی و فرهنگی غنی مربوط به عصر مفرغ و منسرب به سه الی چهار هزار سال پیش
از میلاد، حکایت از آن دارد که نیل باین حد از پیشرفت، ناگهانی نبوده و تدریجاً
صورت پذیر شده است لاجرم مبداء تاریخ تمدن سومری‌ها را باید تا پیش از عصر مفرغ
حتی عهد سفال و عهد حجر پیش برد که آثار سومری مربوط بآن اعصار هنوز در جلگه
بین‌النهرین بدست نیامده است و این امر دلیلی بدست محققان داده است که برای
بدست آوردن آثار سومری پیش از عهد مس و مفرغ، در مناطقی خارج از جلگه بین‌النهرین
جستجو کنند. که کاویدنند در خلال آن مجسمه‌ها و مجسمه‌ها و تصاویری در شمال ایران.
در بلوچستان در دره‌سند یافتند که متعلق به عصر مفرغ و مشابه مجسمه‌ها و مجسمه‌های

کشف شده در شهرهای سومری (اورسوکیش) بوده است و چنین نتیجه گرفتند که تمدن سومری در شمال و جنوب ایران منتشر بوده است منتها صحبت از این است که منشاء این تمدن و سرآغازش کدام منطقه بوده آیا از جلگه بین‌النهرین به جاهای دور دست راه یافته یا از منطقه‌ای دیگر به جلگه بین‌النهرین رفته است. در این رهگذر از چند عامل منجمله از زبان شناسی و مردم شناسی استفاده شده و میشود فی‌المثل بعضی عالمان فقه‌اللغه از جمله شادروان استاد پورداود بعد از آنکه راز الفبای سومری باز شد و مفاهیم واژه‌های سومری معلوم گردید اظهار نظر کردند که زبان سومری با هیچ یک از زبانهای کهن پیوستگی ندارد (یعنی نه آریائی نه سامی و جز آن) لاجرم نظر دانشمندان متوجه زبان بومیانی شد که بر اثر حوادث طبیعی یا فشار قومی به قوم دیگر ناچار به مهاجرت از جایی به جای دیگر شدند. در نتیجه چنین مطالعات بعضی از محققان، سومریان را از تیره سیاهپوستان و بعضی سامی و برخی از تیره مغولان معرفی نموده‌اند و عده‌ای هم بر اساس قواعد مردم شناسی آنان را از نژاد سفید یا از بومیان شمالی دانسته و در یادداشت‌های خود ثبت کردند.

فی‌المثل عالم و متخصص سومرشناس کینگ (King) به گزارش ایران باستان مشیرالدوله ص ۱۱۳ تصریح کرده (قبل از آنکه بنی سام به سواحل خلیج پارس بیایند سومریها در آنجا متوطن بوده‌اند) دانشمند متخصص دیگری بنام (والوا - Vallois) در یادداشت‌های خود چ ۱۹۳۵ آورده است:

(کلیه بقایای انسانی که در بین‌النهرین و ایران پیدا شده است بطور وضوح متعلق به نژادهای سفید است و در هیچ جمجمه خصوصیات مغولی از قبیل صورت پهن و عریض دیده نمیشود بنابراین نظر نویسندگانمانند (بال) و (لاکوپری) دایر براینکه، سومریها دارای خصوصیات مغولی بوده‌اند پایه و اساسی ندارد، زیرا با موازین مردم شناسی جسمانی منطبق نیست و اضافه میکنند در جمجمه‌های بدست آمده، عنصر سیاهپوست نیز وجود نداشته و در هیچ جمجمه اثری از پیش‌آمدگی آرواره که از خصوصیات سیاهپوستان است دیده نشده است. پس نظر کسانی مانند (هال و

هوسینگ و غیره) که معتقد بودند در قرون پیشین سکنه این مناطق را سیاه پوستان تشکیل میداده‌اند نظر درستی نبوده است (نک: ص ۳۲۰ مردم شناسی ایران) بشرحی که گذشت سومریها نه سیاه پوست بوده‌اند نه سامی و نه از نژاد زرد و مغولی بلکه از سفیدپوستانی بوده‌اند که زبانشان با هیچیک از زبانهای کهن پیوستگی نداشته‌است حال لازم می‌آید که بدانیم چنین کسان از کجا آمده بودند «سرهنری فیلد» با استفاده از یادداشت‌های «دادلی باکستون» و «تالبوت را یس» در نشریه سلطنتی مردم شناسی بریتانیا و ایرلند (صفحات ۵۷-۱۱۹) و همچنین گزارش «سر آرتور کیث» و «هال» و (وولی) درباره (اکتشافات اورج یکم-ص ۲۱۶ و گزارش باستان‌شناسی (فرانکفورت) در نشریه مطالعات در تمدن شرق قدیم ص ۴۰-۴۷) چنین گواهی میکند (تا آنجا که بتوان یقین کرد، درازمنه قدیم و پیش از ورود آریائی‌ها، مردم نژادهای سرد رازا، در ایران میزیستند که نوعی از آنها در بین النهرین دیده شده ممکن است که این مردم سردراز خودشان سومری یا منسوب به آنها بوده باشند زیرا گفته شده است که هنوز اثرقیافه سومریهای قدیم را میتوان در میان مردم افغانستان و بلوچستان و دره سند پیدا کرد) ص ۱۸۵ مردم شناسی ایران

دانشمند آسوری شناسی از اکسفورد بریتانیا بنام (آ. ه. سائیس) در ص ۹۵ کتاب خود با اطمینان کامل نوشته‌است: (از آنجائیکه سومری‌ها از سمت شمال شرقی ایران به بابل آمدند و این مطلب علاوه بر دلائل دیگر از علامات آنها به معنی کوهستان^۲

Dolichocephale

۱- انسان سردراز ~~Dolichocephale~~ - انسانی است که درازای جمجمه‌اش يك

چهارم بیشتر از عرض جمجمه‌اش باشد .

۲- در منظومه‌ای از سومریان در تعظیم «انلیل» رب النوع هوا آمده است: بدون انلیل، ماهی دریا در نی‌زارها تخم نمیگذاشت ... در آسمان ابرهای گذران نم پس نمیدادند... از جنگلها غله فراوان بدست نیامد. درختان جنگلهای کوهستانی میوه نمیداد. (اصل این لوحه در موزه استانبول است و نیبی از آن در موزه دانشگاه فیلادفیا) ص ۱۱۵ الواح سومری

وجلگه نشان داده میشود بنابراین برای یافتن آثار زبانهای متصل باید در آن سمت یعنی (شمال شرق) جستجو کرد.

«هنری فیلد» در ص ۱۵۳ کتاب خود گوید (تا این اواخر تصور میشد سومریها مظاهرتمدن خود را از ناحیه جنوب شرقی دریای خزر که در آنجا گنجینه‌ای از اشکال و سفال سومری کشف شده با خود به (جلگه بین‌النهرین) آوردند. هم او در ذیل ص ۱۷۵ گوید: از طرف دیگر امکان دارد که افراد نژاد سومری در مازندران و گیلان سکونت داشته باشند.

هنوز اینگونه بحث‌ها ادامه دارد تا وقتی که بتوان آثار کهن‌تر مربوط به سلسله‌های قدیمتر از اطلال بین‌النهرین بدست آورد تا بتوان به تحقیق گفت که منشأ تمدن سومری‌ها یا قدیمیترین تمدن جهان در کدام سرزمین بوده است.

مقایسه

مسلم اینست زمان خلق آثاریکه از سومری‌ها در جلگه بین‌النهرین تا کنون کشف شده است از عهد مس و مفرغ پیش‌تر نمیرود درحالتی که آثار بدست آمده از سرزمین‌های ساحلی جنوب خزر بعضاً منسوب به دوره پیش از آخرین یخبندان است که زمانش را بین پنجاه هزار الی یکصد و پنجاه هزار سال پیش تخمین کرده‌اند و این امر میتواند دلیلی بر قدمت تاریخ تلاش‌های مدنی مردم شمال ایران باشد و قرینه‌ایست که فرضیه انتقال تمدن اولیه را از شمال به غرب یا به جنوب و سرزمین‌های دور دست قابل قبول میسازد.

در پایان این مقال لازم میدانم نظراهل تحقیق را به بعضی واژه‌ها و اعلام سومری که بعضاً بصورت کاهل یا تحریف شده در فارسی یا گویش گیلکی هنوز متداول است جلب کنم چنانکه پیشتر گفته‌ایم هر شهر را ایزدی خاص بود که شهر یا پادشاه ناحیه که «پاتسی Patesi» خوانده میشد از آن ایزد خاص نام میگرفت مانند:

۱- نن = نانایه = نه «نن عنوان عام ایزدماده یار بته النوع در جامعه سومری بوده ص —

اور Ur - که مظهر تمدن سومری شناخته شده است و تحت حمایت ایزدماه که «نانا = ننه - سین» نامداشت بود شاید بهمین سبب در دوره ای از ادوار «سین اور یا شهر ایزدماه» نامیده میشد که این نام در تورات به هیئت عبری «شین عار - شنعار» ثبت شده و تمام سرزمین های سومر را زیر آن نام قرارداد و شنعار خوانده است.

اوروک Uruk - شهری دیگر از سومر که نماینده دومین دوره تمدن بین النهرین معرفی شده است .

اورگولا Urgula - یا «شهر بزرگ» چه گولا در زبان سومری به معنی «بزرگ» آمده و ضمناً نام ایزد پزشکی میباشد «شهر ایزد پزشکی»

اورنانشه Urnanshe - «شهر نانشه» یا شهر ایزد راستی و عدالت و مهربانی که نام خود را به پادشاه شهر «لکاش Lakash» داده بود.

اورنمو Ur nammu - «شهر ایزد دریا های اولیه» که نام خود را به پادشاه کشور سومر داده پادشاهی که اولین قانونگذار جهان قدیم معرفی شده است قانونگذاری که قرنها پیش از «حامورابی Hamurabi» قوانینی وضع کرد و برالواح نوشت که بعضاً کشف و ترجمه شده است .

اورنینورتا Ur ninurta - یا شهر ایزد کشاورزی یا «ایزد بادهای جنوبی» که یکی دیگر از پادشاهان سومر از آن نام گرفته و نینورتای شهر خوانده میشد.

اینگونه اعلام که واژه «اور» در اول نام یا آخر آن قرارداد مانند «سین اور» یا «نیپ اور» در موارد عدیده به نظر رسیده که نظیر آنها بصورت کامل یا تحریف شده در فرهنگ اقوام دیگر هم دیده شده است مانند:

اور. کانج - اور کنج پایتخت خوارزم که نویسندگان اسلامی آنرا جرجانج ثبت کرده

Ur kanj و در زمان ما بنام «گورگان آنو» در یادداشت های باستان شناسان ضبط گردیده است.

→ ۶۹ الواح ویشوند نام همه ایزدان ماده یاربه النوعها مانند - نین لیل - نین سین - نین تی - نین ماخ.

«قابل یادآور است که واژه (آنو **anu**) که بعداز «گورگان» آمده در نزد سومریان نام خدای آسمان بوده «پیشتر توضیح دادیم که سومریان گاهی نام ایزدان خود را قبل یا بعداز نام شهر یا کشور میآوردند»

اور. اوم کارش **Urum karash**
 یکی از مراکز مهمه کادوسی‌های «گیلان» در حدود تالش و گسکر فعلی که «فربینگر **Ferbinguer** آنرا «اوروم -

کاراکس» ضبط کرده است شاید حرف لاتین (ایکس) جانشین حرف «شین» شده باشد «امروزه در گیلان تیره‌ای بنام تالش و گالش زیست میکنند که ممکن است نام آنها ماخوذ از «کارش» عهد قدیم باشد. با مبدل شدن «ر» به «لام»

نام یکی از آبادیهای گسکر-گیلان از شهرستان صومعه سرا که هنوز بهمین نام باقی است.

اور. اوم سادات **Urum sadat**

منطقه‌ای در آذربایجان که بآن نام رضائیه داده شده چنانکه بیشتر گفته شد «اور» در سوسری بمعنی شهر آمده و (اورمیه **Umiya**) بمعنی استاد. رئیس مدرسه و پدر دبستان و دانش آموزان بوده. نك: الواح سومری

اورمیه - اورمیه **Urmiya =**

«دریادداشتی آمده است که اورمیه واژه‌ای مرکب از دو کلمه «آرامی» است که جزء دوم آن «میه» بمعنی میاه و آب است.»
 که قابل تامل است

ناحیه‌ای از کردستان ایران که آثار مصنوع باستانی و طوماری تاریخی از بن اطلال آن بدست آمده است.

اور. امان - **Uraman**

اورشلیم
Urshalim

شهر صلح و سلم که به همین نام هنوز نامبردار است و از مناطق معروف واقع در فلسطین است.

اور. ارتو
Ur arto

نام قوم یا سرزمینی در ارتفاعات شمال غربی ایران جاییکه امروز با نام «آارات» معروف است در گذشته منشاء وقایع

مهم تاریخی بوده و در گیریهائی با آسور داشته و بدست آنان ساقط گردیده است بعدها ارمنیان جای آن قوم را گرفتند. هرستقلد مردم اورارنو واقوام لولوبی و گوتی حتی ایلامی‌های همسایه سومر را از یلگ گروه نژادی وزبانی میدانند که به نام کاس کاسیت - کاسپی معروف بوده‌اند ۱۰۳ میراث باستانی ایران

اور. اسی
Ur asi

شامل دشت پهناور بین کارپات و آلتائی که مسکن بعضی گروه های نژادی از جمله سکاها و سوارکار و تیرانداز بوده. قبرهائی از جنگاوران این قوم و اسبان جنگی آنها در گورکان که شرحش گذشت یافت شده است آنچه‌ان که در (کلورز رود بارگیلان) نیز قبرهائی از اسبان یافت شده که آئین سکائی‌ها را بخاطر می‌آورد.

اور. ال
Ur al

که سرزمین‌های شمالی و جنوبی آن بزعم بسیاری از محققان میهن اصلی آریائی‌ان و نخستین مردم هند و اروپائی بوده است و در غرب آن دشتهای ماوراء نخر و اقوام فنلاندی و هنگری و در

شرق آن مغولان میزیستند و با چنین موقع جغرافیائی میتوانست عامل ارتباط فرهنگ و هنر اقوام شرق و غرب باشد.

بشرحیکه گذشت واژه «اور» در فرهنگ اکثر اقوام با مفهوم شهر یا سرزمین یا خطه یا مفهومی از این قبیل آمده که آن اقوام قاعدتا از جلگه به مناطق کوهستانی راه نیافته اند بلکه از کوهستان به فضای آزاد رسیده اند شاید «اور» واژه ای آریائی باشد که فرهنگ سومر آنرا پذیرفته بود. با در نظر گرفتن این معنی که هسته مرکزی آبادیها و واحدهای اجتماعی در گذشته دور، وور (Var) خوانده میشد که شهرهائیز در اطراف قلعه ها پدید میشدند و توسعه می یافتند ای بسا واژه (اور = و) که دارای یک معنی است از تیره ای آریائی به اقوام دیگر رسیده باشد. یا خود از سومر که قومی پیشرفته بوده به سرزمین های مجاور رفته باشد بهر تقدیر در متون سومری واژه هایی یافت میشود که با جزئی تغییر در لفظ یا معنی هنوز در لهجه های ایرانی از جمله گیلکی متداول است که نمونه هایی از آن را زیر صفحه آورده ایم: باشد که مورد توجه صاحب نظران رشته زبان شناسی قرار گیرد

واژه ایرانی

واژه سومری

پاتسی Patesi - رئیس کشور و

نماینده ایزد = پادشاه - رئیس کشور وظل اله، مستفیض از ودیعه الهی

اوتو Oto - ایزد خورشید = آفتاب - افتو - اوتو - هتا «در لهجه کردی»

گولا Gula - بزرگ = غول - موجود خیالی بزرگ که هر چیز عظیم را بدان

تشبیه کند غول آسا - غول مانند

منا Mana - واحد وزن معادل

نیم کیلو = من - واحد وزن

گود Gud - گاو = گودر - در لهجه گیلک گوساله نر

با در نظر گرفتن این معنی که در زبان کهن آریایی حرف لام «ل» و در زبانهای سامی حرف گاف «گگ» وجود نداشته است در حالتی که در متون سومری حروف لام و

نان nan

نانا nana - الهه - ربه النوع }
 نین nin - بانو - ایزدمونث }
 ننه - مادر - مادر بزرگ (در غرب گیلان با مفهوم بانو
 پیشوند نام دختران بود مانند: بانومار - ننه مار

ماخ makh - والا }
 مه - بسزرگ (در گیلان ماخ و مخ با مفهوم محکم و
 معتبر و شاید والا پسوند نام بعضی آبادیهاست.

مانند: لادمخ = زرمخ = خسمخ و غیره
 سال Sal - شرمگاه زن }
 سول - سوراخ پس و پیش «برهان قاطع» درگیلکی
 زال - یعنی چو چوله است بزبان علمی «Clitorice»

اول Uul - روزگاران کهن }
 اول - درگیلکی بهمین معنی روزگاران کهن و بسیار
 قدیم متداول است: اولاسالان - سالهای بسیار قدیم

تی تی Ti دنده }
 تی تی Ti آفریننده }
 تی تی: در گیلان برای فراخواندن مرغ خانگی ادا میشود
 هم چنین در گذشته پیشوند نام دختران بود مانند:

تی تی پرزاد - تی تی طاوس و غیره

لولو Lulu مردم }
 لولو - در بعضی ترانه های کیلکی بمعنی مردم آمده است
 «الا. لولو. الا. لولو. شو. آنه»

تی تی هم چنین مطلع کلماتی است که در نخستین بازی کودکان بکار میرود. در این بازی که به منظور آشنا کردن کودک چند ماهه با نام خدا صورت میگیرد. مادریا دایه، کودک را در مهتاب شبان به طالاریا ایوان خانه می آورد و دیده کودک را به سوی ماه معطوف میدارد و نرم نرمک بگوش وی میخواند «الله تی تی الله تی تی - آقا جان بیدی - چی باورد - حلوا قوطی» در این هنگام زیر گلوی کودک را که سر و چشمش متوجه روشنائی ماه است با سرانگشتان نوازش داده و میگویند «قیدی قیدی - قیدی قیدی» بدین ترتیب در آن واحد او را «با نام خدا همراه با روشنائی و شادی» آشنا میکنند.

گاف دیده میشود مانند گولا **GuIA** و لگاش **Lagash** «نام شهر» و گیلگمیش «قهرمان افسانه‌ای سومری».

هم‌چنین واژه «دلمون» که بهشت سومریان است و نام (دیلمان) را که ناحیه‌ای است کوهستانی در گیلان تداعی میکند و واژه‌هایی دیگر که با حرف‌های گاف یا لام ترکیب یافته‌اند و ذکرش موجب اطناب است.

***در الواح سومری ص ۱۶۸ آمده است: بهشت سومریان چنانکه در منظومه سومری آمده است در «دلمون» قرار داشت گویند این ناحیه ظاهراً در جنوب غربی ایران بود... بعدها این ناحیه را - «سرزمین زندگان و قرارگاه مردان جاویدان» نامیدند. طبق دلایل موجود بهشت موعود تورات که در وضوح گفته شده «باغی است در شرق عدن و چهار رودخانه جهان از جمله دجله و فرات از آنجا سرچشمه میگیرند» در اصل همان (دلمون) یا بهشت سومریان است.

با این تعبیر دلمون در حوالی سرچشمه رودهای دجله و فرات نشان داده میشود که سرچشمه‌های مذکور محققاً در جنوب غربی ایران قرار ندارند. آنچنان که در شرق عدن هم نمیتواند باشد. برای پی بردن به نشانی‌های بهشت سومری بهتر است بخود منظومه رجوع کنیم که میگوید:

۱ دردلمون کلاغ سیاه نمی‌نالد

۲ شیر کسی را نمی‌درد

۳ سگ وحشی نیست که بزغاله‌ها را بدرد

۴ آن... «شاید حشره» که غله را نابود میکند دیده نمیشود

۵ هرگز کسی از درد چشم نمی‌نالد

۶ از درد سر رنج نمی‌برد

۷ پیرزن دلمون نمی‌گوید «من پیرزنم»

۸ پیر مرد دلمون نمی‌گوید «من پیرمردم» الی آخر

- گزارش‌های مستندی که در متن و حاشیه این فصل آمده است درجائیکه مربوط به مناطق شرقی و جنوبی و جنوب‌شرقی بحر خزر میشود. دلالت دارند بر اینکه:
- ۱- سومری‌ها نه‌سامی بودند نه از نژاد سیاه «در اینصورت از مردم غرب یا جنوب سرزمینی که ایران نامیده میشود نبوده‌اند».
 - ۲- سومری‌ها از نژاد مغولان هم نبودند «لاجرم از مردمی که در آنسوی شمال شرقی ایران آن‌روز میزیستند، نبوده‌اند».
 - ۳- اثر قیافه‌های سومری‌های قدیم را در میان مردم افغان و بلوچستان حتی در هند میتوان یافت همچنین امکان دارد از افراد نژاد سومری در مازندران و گیلان سکونت داشته باشند.

— در جاهای دیگر از منظومه سومری .، گفته شده

خدای خورشید، آب‌شیرین از زمین بیرون آورد، دلمون را آبیاری کرد. با این نشانی بوجود چشمه‌ساری اشاره میشود که به سرزمین دلمون خضارت بخشیده است. پیشتر گفتیم که بدلیل اعتقادیکه سومریان به «خدای دره‌های عمیق داشتند» با در نظر گرفتن وضع جغرافیایی بین‌النهرین که فاقد کوهستان است، باید یقین کرد که قرآگاه اولیه سومریان قطعاً کوهستانی بوده که به‌عللی مانند بسیاری از اقوام قبل از تاریخ از جای خود کنده شدند. بسوی جلگه یا فضای آزاد سرانیر شدند و وقتی که در سرزمین بین‌^{دلمون} جلگه فرات در رأس خلیج فارس مستقر شدند، با مزاحمت پرندگان پرسرو صدا و غارتگری مانند کلاغ سیاه یا درندگانمانند شیر و گرگ و سگ وحشی و حشرات مضره و گرمای شدید و زمین تفته درگیر شدند، بیاد وطن اصلی خود «دلمون» افتادند. جایی که دارای هوا و فضای پاکیزه بود و زمین سرسبز و مصفااتی که از چشمه‌سارها مشروب میشد بعلاوه آفتابی هم از آن قبیل که در منظومه به آن اشاره شد تهدیدش نمیکردند کلاغ سیاهش مینالید نه شیر و نه گرگ و نه سگ وحشی داشت که انسان و حیوان را بدرد، نه حشراتی آسیب‌رساننده. نه آفتاب تند که موجب درد سر شود، نه بیابان پرگرد و غبار که باعث درد چشم گردد. که این شرایط با وضع طبیعی و جغرافیایی سرزمین کوهستانی و

۴- سومریها از کوهستان^۱ به جلگه آمده و در امتداد رودهای دجله و فرات حرکت کرده و به بین‌النهرین رسیده بودند «شاید از همان قعر الدررها و دهلیزهای کوهستانی و کوره راهبائیکه در قنبرهای بعدقوم «کوس سی = کاس سی = کاش سی = کوشایو» عبور کردند و از البرز به زاگرس و از زاگرس به فضای آزاد و جلگه بین‌النهرین سرازیر شدند).

۵- بهشت سومریها از دلمون نام میگرفت که گفتمیم نام دیلمان^۲ را بخاطر میآورد، که از حیث صفا و پاکیزگی فضا و هوا و سرسبزی و وجود چشمه‌سارها، نقطه مقابل سرزمین مسطح و تفتت بین‌النهرین بوده و هست.

۶- واژه‌هایی در اعلام و فرهنگ سومری بوده که با همان لفظ و معنی احیاناً با جزئی تغییر هنوز در ایران منجمله گیلان متداول است که دلیل نوعی ارتباط و تأثیر و تأثر فرهنگ مردم سومر و اقوام جنوب دریای خزر است.

→
مرغزاردیلیمان هم منطبق است خواه مبدء مهاجرت سومریان باشد یا نباشد بهر حال از دیدگاه مردم‌شناسی قابل بررسی است.

۱- در متون سومری از کوهستان جنگلی چندبار یاد شده که بیشتر نمونه‌ای ارائه کردیم نك: كتاب ميتولوژی سومری ص ۷۲- ۶۸ آنجا، که از آسمان بارانی - جنگلهای کوهستانی - نیز از ودیبا و تخم‌گذاری ماهیان، سخن دارد که بیشتر از آن یاد کردیم که این منظومه دلیلی است بر اینکه نطفه اندیشه‌دینی سومری‌ها در منطقه‌ای بسته شده است که دارای دریای و نیز ارو کوهستان جنگلی بوده است.

۲ - دیلمان: نامی است که در عهد ساسانیان و قرون اولیه اسلام به تمام مناطق کوهستانی گیلان شرقی اطلاق میشده و ایدون نام محدوده کوچکی است از توابع لاهیجان. که از شمال به سیاهکل از جنوب و جنوب‌غربی به امارلو و از مشرق به سمام محدود است و محصور است به ارتفاعات مشعبه «درفک» در یکصد و دو کیلومتری قزوین.

این حوقل که در قرن چهارم هجری میزیسته در صورت الارض ص ۱۱۹ درباره دیلمان چنین

۷- سومریهارا قدیمترین قومی میدانند که خط را اختراع کرده‌اند. «درباره مردم جنوب دریای خزر نیز چنین تعریفی در اوستا شده است آنجا که در فقره ۹۱ از قطعه (ره‌ائوکمدیجا) اوستا آمده است «پس از آنکه تمهورث برمازن وورن «مازندران وگیلان» دست یافت. «دیودیوان را به بارگاه داشت و هفت‌قسم دبیری از او آورد» بقول حکیم فردوسی: نوشتن به خسرو بیام‌وختند - دلش را بدانش برافروختند «شاهنامه» .

۸- تشابه و قابل مقایسه بودن آثار مکشوفه سرزمین سومر با آثاریکه در حوالی شرقی و جنوب شرقی و جنوبی دریای خزر کشف شده است .

۹- تشابه اندیشه‌های دینی که در صفحه‌های آینده توضیح خواهیم داد .
برشواهد بالا میتوان نکات دیگری افزود که عبارتند از آبادیهائی در شمال ایران کنونی که نام آنها نام سومر یا سومر را بخاطر می‌آورد مانند سومرین ۵۰ کیلومتری آستارا در آذربایجان. «حوالی طالش گیلان» هم چنین شامرسرا در گیلان و شمرود که رودیست که از کوه‌های شمالی دیلمان سرچشمه گرفته سیاهکل و بعضی قراء لاهیجان را آبیاری میکند .

سخنی در باب مبدء مهاجرت

درباره اینکه تمدن از سرزمین سومر به شمال راه یافته یا از حوالی دریای خزر به رأس خلیج فارس رفته است باید به خاطر آورد که تکیه‌گاه بشر اولیه غالباً کوهستانها بوده است، منتها در حاشیه رودها و چشمه‌سارها و در جوار غارها.

عالب واحدهای اجتماعی واقوام و دولت‌ها که آثارشان در جلگه‌ها و فلاتها کشف شده است یا تاریخ از سرگذشت آنها یاد کرده است.، مردمانی بوده‌اند که از

→
آورده است: زبان ایشان «مردم دیلم» از فارسی واران و ارمنی جداست، و در قسمتی از گیلان گروهی هستند که زبانشان بازبان گیلان و دیلم مغایرت دارد هنوز در زمان ما «قرن ۰۴ ق.» کافرانی در کوهها سکونت دارند» .

دامن کوهستانها سرازیر شده بودند. پس منطقی تر آن است که تصور کنیم تمدن از کوهستان‌های جنوبی و جنوب‌شرقی دریای خزر به فلات و جلگه‌ها رفته باشد. زیرا شهرنشینان ناحیه‌ای مانند سومر که به زندگی مرفه‌ی رسیده بودند طبعاً مشتاق نمیشدند

«از جمله خصوصیات البرز» کوه» دماوند که در گذشته دور «یکنی Bikni» نامیده می‌شد و کوه «لاجوردش میخواندند داشتن سنگ لاجورد بود دیگر کالای معروف البرز کوه، چوب شمشاد، که بحدوفور درگیلان و مازندران میروئیده و میروید و از لحاظ معرفیت چنان بود که هر ساله مقداری چوب شمشاد پیاپی تخت هخامنشیان ارسال می‌شد. آنچنان که قومی شتران اصیل و تیز تک و قومی دیگر اسبان نجیب همراه نمایندگان خود پایتخت ارسال میداشتند. با در نظر گرفتن این موضوع یکی از متون سومری که بدست آمده و ترجمه شده در صفحه‌های ۱۹۸ - ۱۸۸ کتاب «الواح سومری» مندرج است، قابل توجه میشود. شاعر سومری در ترجیع بندی طولانی - چندبار مضمون چهارمین و پنجمین خط را تکرار کرده است منتها هر بار در مقابل رب النوعی از ارباب انواع.

۱ در برابر «انلیل» گریه کن و بگو.

پدر «انلیل» مگذار دخترت «اینانا» در جهان زیرین هلاک شود.

مگذار زر ناب تو، در جهان زیرین به گردوغبار آلوده گردد.

مگذار سنگ لاجورد نفیس تو، به خرده سنگ بدل شود.

و چوب شمشادت، تخته درودگران گردد.

۲ در برابر پدر «ننا» گریه کن و بگو ...

مگذار سنگ لاجوردت ...

و چوب شمشادت ...

۳ در برابر «انکی» گریه کن و بگو ...

مگذار سنگ لاجوردت ... و چوب شمشادت ...

هنگامی که «اینانا» به کاخ و بکوه لاجورد رسید.

فضای آزاد خود را رها کرده پس از طی قعرالدره‌ها یا طول فلات ایران. بساط صنعت خود را در تنگنای کوهستانهای جنگلی به گسترانند درحالتی که مهاجرت از تنگنای کوهستانهای جنگلی به جلگه و فلات امری طبیعی و عادی بنظر میرسد زیرا به نسبتی که بشر در پرتو آتش به تحصیل موادی مؤثرتر موفق میگردد. به تصرف اراضی وسیعتر و حاصلخیزتر راغب‌تر میشد و این شرایط برای قوم سومر فراهم بوده است البته از اهمیت کوهستانها به هنگام دفاع از نظر دسترسی به تکیه گاههای دفاعی غافل نبوده است منتها کوهستانهای نزدیک بقرارگاه‌های قبیله و قوم مورد توجه قرار میگرفت شاید بهمین سبب مسیر اقوامی که از وطن اصلی خود بدلیلی از دلایل کننده میشدند حاشیه کوهستانها و قعرالدره‌ها و دهلیزهای کوهساران بوده است.

مضافاً در تاریخ دیده میشود که ساکنان اولیه جلگه‌ها مانند آشوریان که قرن‌ها بعد از انقراض دولت سومریان به قدرت رسیده و به سوی فلات راندند وقتی بدامنه‌های جنوبی سلسله جبال البرز رسیدند با دیواره بلند البرز که در آن روزگار «بیکنی یا کوه لاجورد» نامیده میشد گمان بردند که به آخر دنیا رسیده‌اند. بهمین دلیل وقتی که یکی از سرداران فاتح آشور «عمه‌تیکلات پالسر» ۷۴۴ ق.م» بعد از آنکه لشگریان خود را تا حد دامنه‌های جنوبی دماوند هدایت کرد به تصور آنکه به آخر دنیا رسیده است فرمان بازگشت داد، موقعی که بوطن خود رسید او را به صورت قهرمانی که فتوحات را تا آخر دنیا بسط داده است استقبال کردند و این نکته خود حکایت دارد که اقوام جلگه نشین حتی در هزاره اول پیش از میلاد نمیدانستند که بر البرز کوه یا آنسوی دیوار البرز مردمی وجود دارند که نیاکان آنها در اعصار پیشتر خود را

→

در آستانه دروازه جهان‌زیرین دلیرانه رفتار کرد ... الخ

علاقه شاعر به کوه لاجورد و سنگ لاجورد که دانستیم نام یا شهرت دماوند بوده و به چوب شمشاد که از درختان ممتاز گیلان و مازندران بوده هست و هم سنگ کردن آنها با زرناب. و «اینانا» ملکه آسمان، میتواند دلیلی باشد که اسطوره‌های سومری در منطقه‌ای با شرایط مذکور نشأت یافته است.

به جلگه وفلات رسانیده بودند که از جمله معروف ترین آن مردمان کاس سی ها بوده اند که در هزاره دوم قبل از میلاد از کوهستان البرز عبور کرده و به زاگرس و از آنجا به جلگه بین النهرین رسیدند و دولتی معتبر تشکیل دادند که چند قرن پائید.

« سخنی درباره خط »

اینک مناسب میدانیم پیش از معرفی کاس پی ها و کاس سی ها که قدیمی ترین سکنه سواحل دریای خزر معرفی شده اند و درباره خط و زبانیکه پیش از ورود آریائی ها به این سرزمین رایج بود اشاراتی کنیم.

بطوریکه در صفحات پیش نوشتیم از اعمال مشهور تمهورث دیوبند که در اوستا از آن یاد شده است رام کردن دیوهاست.، در یکی از قطعات اوستا معروف به (رهائو کمدیجا) فقره ۹۱- آمده است «تمهورث زیناوندیونگهان که دیودیوان را به بارگاه داشت هفت قسم دبیری «خط» از او آورد در مینو خرد فصل ۳۷ فقره ۲۱ نیز اشاره بهمین معنی شده، در روایت منظوم و موسوم به « ادبیات پارسیان » که مستشرق معروف اشپیگل به چاپ رسانیده راجع به تمهورث چنین آمده است :

تمهورث اهریمن را در مدت سی سال در بند داشت بر او زین نهاد بر پشت او سوار شد و هر روز سه بار گردگیتی می گشت. بر سرش گرز پولادین میزد. با او دریا و کوه و فرازونشیب البرز را می پیمود ... الخ.

در شاهنامه فردوسی نیز در شرح پادشاهی تمهورث آمده است که او نبشتن را از دیودیوان آموخت حکیم فردوسی در این داستان اشاره به پیکاری بسین شاه و دیوان میکند که سرانجام دیوان «به جان خواستند آن زمان زینهار- که مارا مکش تایکی نوهنر بیاموزی از ما ، کت آید به بر- کی نامور دادشان زینهار- بدان تانهانی کنند آشکار نبشتن به خسرو بیاموختند- دلش را به دانش برافروختند .»

از اشارات بالا چنین برمی آید که صحنه فعالیت و فرمانروائی تمهورث البرز کوه و مناطق بین دریا و کوه بود که اوستا آنجا را ورن و مازن مینامد که پیشتر توضیح داده ایم و عم چنین معلوم میدارد که مردم ورن و مازن «گیلان و مازندران» پیش از ورود

آریائی‌ها با هفت قسم دبیری «خط» آشنا بوده‌اند و آریائیان مهاجم نبشتن و دانش را از آنان فراگرفته‌اند.

ممکن است به گزارش‌های بالا از نظر تحقیق تاریخی و علمی ارزشی داده نشود ولی این نکته قابل انکار نیست که پیش از هجوم آریائی‌ها که بین ۲۰۰۰ الی ۱۴۰۰ قبل از میلاد یادداشت شده است مردمانی مانند «سومر» در غرب و «ایلام» در جنوب و «هیت ۱» در شمال غربی و «کاس» در شمال با خط آشنا بوده‌اند و مطالبی بر الواح برستل‌ها نویسانده‌اند که قدیمیترین آنها که تصویری است بسا سابقه هفت هزار ساله و کهن‌ترین آنها که آوائی است با گذشته سه هزار و صدساله قبل از میلاد معرفی شده‌اند و هم‌چنین معلوم شده است که ستل‌ها و سنگ‌نبشته‌هایی که از قوم هیت در آسیای صغیر به یادگار مانده بعضاً با واژه‌هایی از هشت زبان نوشته شده است. با رایج بودن هشت زبان در قسمتی از آسیا وجود هفت قسم دبیری در قسمت دیگری که مردمانشان بوسیله قعرالدرهای البرز و زاگرس بایکدیگر ارتباط داشته‌اند. قابل قبول به نظر میرسد بویژه که شواهد ارتباط آن اقوام بصورت مظاهر فرهنگی و صنعتی مشابه، در سرزمینهای آنان یافت شده است که آن ارتباط بدون عامل تفهیم و تفهم که خط و زبان است صورت‌پذیر نبوده منتها میتوان مدعی شد که اگر مردم ورن و مازن آشنای به خط بوده‌اند چرا آثاری از کتابت آنان در جنوب دریای خزر به جای نمانده است.

میتوان گفت غالب آثار مکتوب مکشوفه اقوام عهد قدیم مربوط به مسائلی از شرح جنگ‌ها و فتوحات است که گیلان و مازندران با دولت‌های معلوم از منہ

۱- هیت = هیتی = مردمی بوده‌اند که در اناطولی «آسیای صغیر» سکنا داشته‌اند آثار هیتی در بنغاز «گوی Roy» به سال ۱۹۰۷ م بدست آمد. در «ستل»‌های هیتی. طی پیمانی که با «میتانی» بسته بودند نام «میترا - وارونا - ایندرا - ناستیاس - یا ناستیا» که ایزدان آریائی شناخته شده‌اند. دیده شده این مردمان در اناطولی بدسال ۱۷۰۰ پیش از میلاد دولتی نیرومند تشکیل داده بودند که هزار سال دوام کرد عاقبت در قرن هفتم قبل از میلاد بدست آسوریان منقرض شدند.

قدیمه مانند سومرها، هیت‌ها، ایلامی‌ها جنگ و ستیزی نداشته‌اند تا محرکی برای ثبت وقایع بر سینه کوه یا صفحه ستل می‌بود مضافاً شرایط اقلیمی از قبیل باران مداوم و وجود جنگلها و مراتع که بر سطح منطقه مستولی بوده تهیه سنگ نبشته و محافظت آنرا از گزند باد و باران و استیلای گیاهان متعسر می‌کرد علاوه بر نکات مذکور، چنانکه تجربه نشان داده است یادنامه‌ها و دفترهای ایام و کتب خانه‌های عهد قدیم منحصر آدر معابد یا در کاخهای سلطنتی یا محوط آن یا در خزائن شاهی متمرکز میشد که با کشف آن معابد و کاخها دسترسی به گنجینه‌ها میسر میگردد .

متأسفانه در گیلان و مازندران برای یافتن مراکز حکومت شهریارانی که بر این منطقه حکم میراندند یا معابدی که بی شک موجود بوده است جستجوهای علمی و فنی آغاز نشده است . آثاریکه تا کنون بر حسب تصادف یا تمهیدات قبلی بدست آمده است صرفاً از آرامگاههایی بود که میتوانست در دایره محدودی روشنگر باشد که از آن آثار برای مقایسه با مواد کشف شده سایر مناطق تاریخی و تحصیل قرائن تاحدی هم استفاده شده است .

با این همه از بعضی اقوام گذشته دور گیلان و مازندران مانند «کاسی» ها آثاری مکتوب بدست آمده است که گواه است بر وجود خط حتی پیش از ورود آریائی‌ان که از آن جمله است مهر استوانه‌ای با خط کاسی و نقشی از یک فرد کاسی با لباس و کلاه نوک تیز «که در شکل قهرمان مارلیک هم دیده میشود» و همچنین نقشی از «پایان حیات» بالای مهر مزبور، از نوع نقشی که در جام نقره‌ای منکشفه مارلیک هم دیده شده است که این خود دلیلی بدست میدهد از وحدت اندیشه دینی کاسی‌ها و مردمی که در مارلیک میزیستند و شاید منسوب به کاس یا قومی «ماردو کاس» بودند «که تصویر هر دو اثر را در این کتاب آوردم» .

کاس

کاس با پسوند «پی» کاسپی و پسوند «سی» کاس سی از قدیمیترین اقوام ماقبل آریائی است که در سواحل دریای خزر میزیستند سرزمین آنها در نقشه مشرق قدیم کناره غربی دریای خزر از ملتقای رودهای ارس و کر تا جنوب غربی و جنوب دریای مذکور نشان داده شده است.

کایوس پلینوس - در صفحات ۱۸ و ۱۹ از کتاب ششم خود تمام مناطق واقع در جنوب دریای خزر را جایگاه کاسپی ها معرفی میکند و چنین توضیح میدهد که آنها «در سمت خاور با پارت ها و اقوام تاپیر همسایه بوده اند».

استرابن Strabon جای کاس ها را تا ناحیه شرقی تر در بند خزر *Portes Caspiennes* ارائه میکند و در فصل ۱۳ کتاب خود آورده است: کاس سی ها مهاجرینی هستند که از جابجایی دریای خزر آمده اند.

نام این قوم در یادداشت های تاریخ نویسان بصورت های زیر ثبت شده است در منابع یونانی «کوسائی» در بند ۹۱ از کتاب سوم هرودوت «کیس سی» آسوریا «کش شو» ایلامی ها «کوس سی» اروپائی ها «کاس سی».